

۳۷ سالگی سازمان راه کارگر



انقلاب مرد زنده باد انقلاب

علی دماوندی
در صفحه 3

مرعوب شدگی مدافعان سرنگونی یا تلاش برای
سترون سازی اپوزیسیون انقلابی، کدامیک؟!

تقی روزبه
در صفحه 6

روزا لوکزامبورگ در قرن بیست و یکم

اینگو اشمیت - برگردان : پروین اشرفی
در صفحه 9

بیژن جزنی و روحانیت در ایران متن سخنرانی بهروز فراهانی در چهلمین سالگرد کشتار تپه های اوین - پاریس

در صفحه 11

سلاح نفت، شمشیر دول لب ، کالای بی همتا

مجید دارابیگی
در صفحه 13

پیرامون کارزار تحریم حج و امامزاده ها

دو دیدگاه : آرش کمانگر و تقی روزبه

در صفحه 19

بیانیه کمیته مرکزی سازمان رژیم اسلامی ایران در دست انداز اوج کرنش در خارج ، موج توحش در داخل



از همان اول مشخص بود و یا باید مشخص میبود که هر قدم
نرمش و عقب نشینی رژیم اسلامی در برابر قدرتهای غربی به
رهبری امریکا برای وانهادن رویاهای اتمی اش ، قرار نیست
و نبوده که با هیچ نرمشی در برابر خواستههای آزادیخواهانه و
برابری طلبانه اکثریت ستمکش جامعه ، مقارن شود .
دولت " اعتدال و تدبیر و امید " تنها رسالت داشته که طناب
هر دم فشرده شونده تحریمهای مالی و اقتصادی را از دور
گردن رژیم شل کند ، نظام را سرپا نگه دارند و ، جنبشهای
اجتماعی را قلع و قمع کنند ، و منافع روحانیت حاکم را حفظ و
تداوم بخشند .

بقیه در صفحه 2

تلنگری به خاطرات و یادها به انگیزه سالروز تولد " راه کارگر " بهروز سورن در صفحه 4

حضور کمون در دنیای معاصر گفتگوی حسین نقی پور با زیلکه هلفریش از گروه استراتژی های کمونی



در صفحه 21

ادامه بیانیه کمیته مرکزی سازمان

واحد را براه می اندازد و هم اکنون دهها فعال کارگری را در حبس نگه داشته است ، رژیمی که حتی برای حفظ به اصطلاح امنیت مناطق مرزی از آتش زدن عمدی جنگل ها و مراتع کردستان ایلی ندارد و بحران زیست محیطی و بی آبی و فقر و فلاکت و بیکاری را به منتها درجه رسانده است ، چگونه میتواند از " امید و تدبیر و اعتدال " سخن براند ؟ سیمای واقعی دولت روحانی و رژیمی که ریاست جمهوری را بعهده دارد را نه در غرولندهایش در داخل در اعتراض به زیاده خواهی های اصولگرایان ، بلکه آنجا باید دید که در برخورد با رسانه ها و نهادهای حقوق بشری جهان منکر هر نوع بازداشت روزنامه نگاران و فعالین اجتماعی به خاطر عقاید و تلاشهای مدنی شان می شود . وعده های سرخرمن او در داخل تنها برای کشاندن مجدد مردم به پای صندوقهای رای در انتخابات آتی مجلس شورای اسلامی و خیرگان رژیم است تا اکثریت مردم را که از عروج داعش و جنگ و توحش ارتجاع منطقه ای و بین المللی در خاورمیانه ، بیمناک هستند ، از فکر ایجاد تغییرات ساختاری و بنیادی که بدون وقوع یک انقلاب اجتماعی قابل تحقق نیست منصرف کند ، همان رسالتی که خاتمی در دو دوره ریاست جمهوری به عهده داشت بی آنکه ره به جایی ببرد و خود نیز ممنوع الخروج و ممنوع تصویر دست از پا نمی تواند خطا کند !

اما بر سرنیزه میتوان تکیه زد ولی روی ان نمی توان نشست . جنبش سراسری اخیر معلمان و پرستاران ، وقوع چند اعتصابات و اعتراضات کارگری در هر هفته ، نافرمانی مدنی عظیم شیرزنان کشورمان در برابر قوانین و ممنوعیت های ارتجاعی رژیم و مقاومت جانانه آنها برای ممانعت از خانه نشین ترشدن زنان و خروج آنها از عرصه های کار و تحصیل و هنر و ورزش ، جنبش هر دم رو به گسترش دفاع از محیط زیست و حیوانات در ایران ، جنبش ملیتهای تحت ستم ، رشد چشمگیر اندیشه های سوسیالیستی در میان نسل جوان که رسانه های رژیم و قلمزنان آن نیز اعتراف میکنند که سه دهه پس از سرکوب خونین هزاران کمونیست و یا به تبعید راندن آنها ، شبیح مارکس دارد بار دیگر برمیگردد !! نشان میدهد که مردم ایران قصد ندارند در برابر اسلام سیاسی – چه از نوع شیعی و چه از نوع سنی آن – زانو زنند و از پیکار برای آزادی ، دموکراسی ، سکولاریسم و عدالت اجتماعی و در یک کلام کرامت انسانی منصرف شوند . در این وانفاسی نفس گیر است که پیوند جنبش های اجتماعی با یکدیگر و امر تشکل یابی و ضرورت سراسری شدن ان اهمیت پیدا میکند . کشور ما دوران سرنوشت سازی را تجربه میکند ، چپ جامعه باید بیش از هر زمان آماده مواجهه با چنین دورانی باشد .

سرنگون باد رژیم اسلامی سرمایه داری ایران
زنده باد آزادی ، زنده باد سوسیالیسم

کمیته مرکزی سازمان راه کارگر

27 خرداد 1394 – 17 ژوئن 2015

www.rahekaregar.com

سایت ساده سازمان ویژه اینترنت کم سرعت و برای ایران :

<http://rahekaregar.com/index1.php>

تشدید نقض فاحش حقوق بشر ، افزایش فشار و سرکوب جنبش کارگری و فعالین مستقل کارگری و تشکل های آنها ، تشدید فشار و منکوب کردن جنبش اقلیتهای ملی و مذهبی ، افزایش سانسور کتب و روزنامه ها و تشدید فشار بر نویسندگان و هنرمندان و فعالین مدنی و غیره ، درست در زمانی صورت میگیرد که حسن روحانی و دولتش در سالگرد بقدرت خزیدنشان با همیاری و همراهی اپوزیسیون نماهای اصلاح طلب داخل و خارج ، مرتباً در بوق های برون مرزی و درون مرزی ، قسم میخورند که در این دو سال، بیلان قابل قبولی داشته اند . تو گویی خود همین رئیس جمهور و یا وزیر خارجه اش نبوده که در مصاحبه با رسانه های غربی منکر وجود زندانی عقیدتی و سیاسی در ایران شده اند و نقش سخنگوی قوه قضائیه را در مواجهه با رسانه های خارجی ایفا کرده اند ؟!

نگاهی کوتاه به بیلان توحش رژیم در هفته های اخیر بروشنی بار دیگر دعای چپ انقلابی آزادیخواه و برابری طلب ایران را ثابت میکند که همه جناحهای رژیم اسلامی علیرغم همه اختلافات و رقابتهایی که با هم دارند ، منافعی استراتژیک در حفظ و تداوم این نظام دارند ، ازاینرو هیچ تحول بنیادی و درازمدتی برای استقرار دموکراسی و عدالت اجتماعی صورت نخواهد گرفت جز از طریق سرنگونی این رژیم فاشیستی از طریق انقلاب اجتماعی اکثریت مردمان ایران.

رژیمی که تنها در طول سه هفته اخیر بیش از 160 نفر را در زندانهای مختلف ایران اعدام میکند ؛ و تنها در زندان قزل حصار سه هزار زندانی محکوم به اعدام در حبس بسر میبرند که اکثریت قریب به اتفاق آنها قربانیان بحران بیکاری و فلاکت موجود هستند که به دام مواد مخدرافزاده اند؛ رژیمی که تنها در بند زنان زندان اوین 22 فعال مدنی و عقیدتی را به حدود 190 سال زندان محکوم میکند ؛ آتنا فرقدانی هنرمند نقاش و فعال حقوق کودک را برای چند انتقاد و افشاگری فیس بویی به 12 سال و نه ماه زندان محکوم میکند؛ وکیل مدافعش را به جرم دست دادن با موکلش به " زنا " متهم و بازداشت می نماید ، رژیمی که در بلبشوی اعدام های فله ای زندانیان عادی چند زندانی سیاسی و از جمله منصور اروند فعال کرد را علیرغم اینکه در موقع انتقال او از زندان ارومیه به زندان مهاباد ادعا کرده بودند که به حبس ابد محکوم شده ، اعدام میکند تا به نیروهای سیاسی کرد و کلیه فعالین اقلیت های ملی تحت ستم ایران پیام دهد که هر قدم افزایش تحرکات آنها را به ددمنشانه ترین شکل ممکن سرکوب خواهد کرد ، رژیمی که بعد از هفته ها انتظار خانواده پریناز خسروانی و شورش مردم مهاباد در برابر هتل " تارا " از مختومه شدن پرونده سخن میگوید و بر پرونده های قتلهای زنجیره ای ، اسیدپاشی در اصفهان ، قتلهای زنجیره ای-محفلی کرمان و ... پرونده ای دیگر افزوده میشود.

رژیمی که در روز روشن در 26 خرداد اعتراض عادلانه و ساده کارگران بیکار شده شرکت معدنچو را با گلوله گاز اشک آور پاسخ میدهد و سبب مرگ محمد علی میرزایی کارگر چهل ساله پدر دو فرزند را و نماینده کارگران این شرکت می شود ، رژیمی که به دنبال اعتراضات اخیر کارگران شرکت واحد تهران موج جدیدی از آزار و اذیت فعالین سندیکای شرکت

۳۷ سالگی سازمان راه کارگر

علی دماوندی

۴ تیرماه ۱۳۹۴، سازمان راه کارگر سی و هفتمین سال حیات خود را جشن میگیرد. راه کارگر در انقلاب ۵۷ متولد شد. تولد ی که از ثمره بحثهای چندین ساله زندانیان سیاسی زندانهای شاه، در نقد روزیونیسم و سازشکاری حزب توده، نقد مشی چریکی جدا از توده و تقد سیاست سه جهانی و سوسیال امپریالیسم بدست آمده بود. بسیاری از فعالین و کادرهای قدیمی سازمان فدایی، مجاهدین مارکسیست، ستاره سرخ، گروه فلسطین، رازلیق و دیگر فعالین قدیمی چپ سازمانی را بوجود آوردند که با انتشار "فاشیسم، کابوس یا واقعیت"، شکست انقلاب 57 را فریاد میکرد. "انقلاب مرد، زنده باد انقلاب"، شعاری بود که ما را از دیگران متمایز میکرد. ما خلاف جریان شنا میگردیم. جریانی بودیم که گامهای فاشیسم را میشنیدیم و کابوسی را که برای مردم ما ساخته و پرداخته میشد را به شیوه ای دقیق تحلیل میکردیم. بسیاری بر این باور بودند که انقلاب پیروز شده و بلوک "خرده بورژوازی و لیبرالها" به رهبری خمینی ضد امپریالیست، امپریالیسم آمریکا را از ایران بیرون انداخته است. برخی براین باور بودند که انقلاب ادامه دارد و اسلامی شدن انقلاب را در نیافته بودند. توهم به روحانیت و نقش آن دریافت نشده بود. برای بسیاری خمینی در ماه بود. دیو بیرون رفته بود و فرشته در آمده بود. انقلاب اسلامی پیروز شده بود و در تلاش استقرار حاکمیت عدل علی بود.

در این میانه بود که راه کارگر متولد شد و شکست انقلاب را فریاد کرد. زایمان پردرد انقلاب، نوزادی عجیب الخلقه آفریده بود که تمام دستاوردهای انسانی و دموکراتیک و مدنی مردم ایران را نشانه گرفته بود. بسیاری ما را چپ افراطی میدیدند که محدودیتهای "خرده بورژوازی سنتی" را نمی بینیم. بیشتر آنان علیه باصطلاح لیبرالها بودند تا روحانیت؛ خطر اصلی را دولت بازرگان و لیبرالهای موثلف با روحانیت میدیدند. کاست حکومتی اما با هوشیاری بالا و ائتلاف ها و بند و بست های فراوان با لیبرالها و ملیون، قدرت را در دستستان خویش تحکیم میکرد. اعدامهای سریع و بی محاکمه، سرکوب و تظاهرات زنان، حمله نوزده به سنندج، سرکوب ماهیگیران انزلی، سرکوب خلق عرب توسط تیمسار مدنی و... هیچکدام نتوانسته بودند افکار عمومی را به تهدید بالقوه تحکیم یک حاکمیت فاشیستی هوشیار کند. اما خمینی و کاست روحانیت با استفاده از همه اهرمهای قدرت و مساجد و تکایا و حسینیه ها و بازار، جای پای خود را تحکیم میکرد. آنان در سازمان دادن "مستضعفان و پابرهنگان"، و استفاده از همه تجربیات و بسیاری از کادرهای اطلاعاتی و نظامی دولت پیشین، با قدرت پیش میرفتند. کاست روحانیت با سازمان دادن سرکوب همه مخالفین، عروج ضد انقلاب اسلامی و تحکیم قدرت مطلقه خویش را سازمان میداد. کابوس فاشیسم و استبداد نعلین به صدا در آورده بود. حکام شرع با شمشیر قوانین شریعت وارد میدان شده بودند و فضل الله نوریها و کاشانی ها و نواب صفوی ها نامه های میادین و خیابانها را از آن خود میکردند تا نشان دهند که اگر سایه شاه رفته است، روح خدا با حزب الله و ثارالله و انصارش جایگزین آن شده است!

روحانیت از همان اولین روزها با اعدامهای وحشیانه در فراز بامهای مدرسه رفاه و بیدادگاههای خلخال کار خود را آغاز کرد. در کنار آن با سازمان دادن چماقداران اسلامی علیه مخالفین و خصوصا زنان و با شعار "رو سری یا توسری" و ممنوعیت ورود زنان بی حجاب به ادارات، مدارس، کارخانه ها و کارگاهها، و لغو قانون مدنی خانواده اولین گام را برای سازمان دادن آپارتاید جنسی در کشور برداشت. در کنار آن با سرکوب شوراهای کنترل کارگری، سرکوب شوراهای بیکاران، بستن نشریات آیندگان و پیغام امروز نشریات مستقل، هجوم وحشیانه به کردستان و قتل عامهای قارنا و ایندرفاقش و پاوه و سنندج و سفز و مهاباد و... تمامی رویاهای شادمانه مردم در بیرون رفتن "دیو و آمدن فرشته" را نقش بر آب کرد. واکنش مردم

در بسیاری از شهرهای بزرگ و مناطق ملی، نظیر کردستان و ترکمن صحرا و خوزستان، دانشگاهها در حال شکل گیری بود. این مقاومت باعث شد که حکومت جدید برآمده از انقلاب به موضعی تدافعی افتد. شکست در کردستان و ترکمن صحرا و دانشگاهها و بسیاری از شهرهای بزرگ در حال اتفاق بود. در این فاصله بود که انقلاب دوم خمینی و بالماسکه ضد امپریالیستی اش به اجرا درآمد. انقلابی بزرگتر از انقلاب اول برای خمینی و تحکیم قدرت در حال وقوع بود. نعمتی که نهضت آزادی و لیبرالها را از حکومت به بیرون پرتاب کرد. سپس نعمت الهی دیگری بوقوع پیوست. آغاز جنگی هشت ساله برای آباد کردن قبرستانها. در این اوضاع بود که بزرگترین سازمان چپ ایران بدام انقلاب دوم خمینی افتاد و پذیرفت که آیت الله خمینی رهبر مبارزه ضد امپریالیستی مردم ایران است. سازمان فدائیان خلق برهبری فرخ نگهدار در دام هاله کیانوری افتاد و "معجزه انقلاب دوم"، بزرگترین سازمان مخالف رژیم اسلامی را به گروگان "مبارزه ضد امپریالیستی" خمینی و پوپولیسم مستضعفان رژیم جدید تبدیل کرد.

تولد سازمانی که فاشیسم اسلامی را واقعیتی عینی میدید و کابوس برآمده از تحکیم قدرت آن را پیش بینی میکرد. سازمانی که مبارزه ضد امپریالیستی را جدا از مبارزه طبقاتی نمیدید و ضد امپریالیسم اسلامی را ارتجاعی و ضد مردمی ارزیابی میکرد. پیروزی کاست روحانیت را شکست انقلاب ایران میدانست و خواهان واژگونی رژیم ضدانقلابی بر آمده از انقلاب بود. سازمانی که وظیفه چپ را سازمان دادن توده زحمت و کار میدانست؛ چپ را پرچمدار مبارزه برای آزادی و برابری؛ انقلاب را کار توده ها میدانست و علیرغم ارج گذاشتن به فداکاریهای بزرگ چریکهای فدایی خلق، نقد مشی جدا از توده را گامی اساسی برای پیوند دادن چپ به جنبش اجتماعی میدانست؛ کار و وظیفه نمیتوانست بدون فداکاریهای بزرگ و تلاشهای نظری و تنویریک فراوان به پیش رود. انتشار پنج جلد کتاب "فاشیسم، کابوس یا واقعیت"، انتشار نقد روزیونیسم، نقد سوسیال امپریالیسم و تنوری های مانویستی و انتشار منظم و هفتگی نشریه راه کارگر آغازین راهیمایی طولانی بود. در سرکوب خونین دهه 60 سازمان ما با تجدید سازمان نیروهای خود در داخل و کردستان و بلوچستان و... و در تبعید کوشید از طریق رادیوی صدای کارگر، نشریات ریکای کریکار، پیام کارگر، کاری کار، زندگی نوین، نظم نوین، کارگر به پیش، الکاده و الحریه، نالکادین، به پیش راه، آهن و... صدای بی صدای کارگران و مزدبگیران، صدای زندانیان سیاسی و خانواده های جانبختگان راه آزادی و سوسیالیسم و زندانیان سیاسی، صدای ملیتهای محروم و زحمتکش ایران باشد.

در این راهیمایی طولانی، انبوهی از زنان و مردان شریف در سازمان ما در جریان فعالیت برای آزادی و سوسیالیسم، برای سرنگونی رژیم آدمخوار اسلامی دستگیر، زندانی، شکنجه و اعدام شدند. یاد عزیز همه آنها را گرامی میداریم و همچنان با همه وجود برای سازمان دادن اکثریت عظیم برای اکثریت عظیم خواهیم کوشید. ما همچنان بر این باوریم که چپ ایران باید حول مشترکات و با پذیرش تنوعات حول اتحاد بزرگ هواداران آزادی و سوسیالیسم، برای سازمان دادن کارگران و همه مزدبگیران، برای سرنگونی این رژیم سرمایه داری اسلامی متحد شود و تمام هم خویش را صرف سازمان دادن بلوک انقلابی کارگران و زحمتکشان کند. بدینگونه است که ما یاد هزاران انسان شریفی را که برای آزادی و سوسیالیسم سرفراز بر چوبه دار شدند را گرامی خواهیم داشت.

باردیگر به همه راه کارگرها و همه هواداران آزادی و سوسیالیسم سی و هفت سالگی راه کارگر را تبریک میگویم و آرزوهای شادمانه برایتان دارم. اینکه که این کلمات را مینویسم چهره ها و خاطره ها و نامه است که در مقابلم رژه میروند. میدانم برای تک تک شما نیز این چنین است. شما که با آنان زیسته اید، زجر کشیده اید، مبارزه کرده اید، رویاهایتان را تقسیم کرده اید، نامهایشان را برگزیده اید و امیدها و آرزوهای آنان را برای نبرد نهایی در پرچم هایتان حک کرده اید. امید که دست در دست هم آینده را با امیدهای شادمانه و انسانی بسازیم و شاهد تحقق خواسته ها و آرزوهایمان باشیم.

تلنگری به خاطرات و یادها به انگیزه سالروز تولد " راه کارگر " بهروز سورن

از حمید تا کاک جواد شدن او فاصله ای کوتاه بود. حمید نوجوانی بود خوش رو و انرژی که فوق العاده مشتاق فراگیری مارکسیسم بود. از هر فرصتی برای کند و کاو در مسائل تئوریک و شناخت تحولات سیاسی استفاده میکرد. سرشار از سوال و پرسش بود. تمایل وی به حضور در محافل بحث و کنکاش در این زمینه ها زیانزد بود. پر از مهر و عاطفه و همه جا تلاش میکرد که حضور مثبت خود را نشان دهد. همه او را دوست داشتند و او نیز همه را دوست داشت.

دوران کودکی و نوجوانی خود را در خانواده ای گذرانده بود که با سیاست و علوم مارکسیستی پیوند دیرینه داشت. نیاز به تعمق زیادی نبود که این نوجوان فداکار و تشنه دانش و پویایی کدام راه را برای آینده خود جستجو و در پی خواهد گرفت.

ازادی زندانیان سیاسی و علی مهدی زاده از زندانهای ستم شاهی و توسط مردم نیز مزید بر علت شد. علی مهدی زاده انسان بزرگی بود و تا آخرین دم در راه مبارزه برای احقاق حقوق پابرهنگان مبارزه کرد. هم او در شکلیابی شخصیت سیاسی و سازمانی حمید تاثیرات عمیقی داشت. در کتاب جانباختگان راه کارگر آمده است که حمید پیشترها که کاک جواد شود در کلاچای دستگیر و مورد بازجویی و شکنجه قرار گرفته بود. پس از آزادی راهی تهران و به فعالیت تشکیلاتی و حرفه ای روی آورد. پس از مدتی با تمایل خود به کردستان این سنگر مقاومت علیه فاشیسم مذهبی رفت و به جنبش مقاومت آن منطقه پیوست. آنجا حمید کاک جواد شد.

کاک جواد پر شور، پرکار و کمونیستی آگاه و نظرمند بود که انباشته ای از مطالعات ایدئولوژیک و سیاسی داشت و سالیهای تجربی از فعالیت تشکیلاتی سیاسی و نظامی را اندوخته بود و به آگاهی سوسیالیستی مجهز شده بود.

داستان حماسی کشته شدن وی در کردستان که هنگام حمل رفیق مجروح خود با مین برخورد می کنند نیز داستانی از فداکاری، عشق و عاطفه و اعتقادش به راه کارگر و راهش بود. آنروز هفتم دیماه سال 1362 بود.

حمید و کاک جواد هر دو یادشان زنده است.

نسرین بقانی

نسرین بقانی راوری عضو کمیته مرکزی سازمان راه کارگر، متولد تبریز و دانشجوی پلی تکنیک بود. عضو کمیته هدایت کننده دفتر کار سازمان در این دانشگاه بود. منظم، موقر و مصمم و جدی بود. از خانواده ای دانشگاهی و از اولین دانشجویانی بود در پلی تکنیک که به سازمان پیوست. نسرین پنج سال مبارزه با وحوش اسلامی را پشت سر گذاشت و در تاریخ 16 مهرماه سال 1362 همراه با حسین قاضی دستگیر شد و حدود هشت ماه بعد اعدام شد. قطعا بزرگترین دغدغه اش هنگام اعدام این بود که کارهای سازمانی اش و وظایف انقلابی اش نیمه تمام مانده است.

برای نسرین دشواری مبارزه و زندان دوچندان بود زیرا میدانست که تنی چند از رفقاییش در دفتر کار پلی تکنیک سازمان در تهران و اصفهان زیر شکنجه تاب نیاوردند و برخا در امور بازجویی به بازجویان یاری رساندند. با وجود این مشاهدات و در چنین شرایطی استوار ماند و همچنان پر شور به استقبال مرگ رفت و به دلخیم زمان نه! گفت.

بخشی از وصیتنامه نسرین بقانی:

مطمئن باشید که من هراسی از این لحظه ندارم و برایم تاسف نخورید. 25 سال زندگی با شما (پدر و مادر) و دو سال زندگی با

بخش اول: این نوشته با شتاب و بمناسبت سی و هفت ساله شدن سازمان راه کارگر نوشته شده است. چنانچه کم و کاستی موجود باشد از همینروست. این مناسبت و نزدیک شدن به سالگرد کشتار زندانیان سیاسی در دهه شصت محرک نوشتن این مکتوب شد. یاد این عزیزان همواره با عزیزانشان و همروان آنها است و خاطره جاودانشان همچنان میماند. علیرغم اینکه مدتهاست کار سازمانی و تشکیلاتی از توان من خارج است اما با بازگونی خاطراتم و یاد این عزیزان همچنان معتقدم که راهشان راه آزادی و برابری بوده و هست.

محمد تقی امانی

متولد زنجان و دانشجوی علوم اجتماعی و از نخستین افرادی بود که به راه کارگر پیوست. به خانواده ای زحمتکش تعلق داشت و سادگی و نجابتش و تحمل پذیری اش زیانزد بود. بار بزرگی از وظایف سازمان بر دوش وی بود. بخش تدارکات تهران همان مکانی بود که محمد تقی امانی (کریم) بیشترین انرژی و توان خود را میتوانست بکار بگیرد و نقشی مهم در پیشبرد امور تبلیغاتی و انتشاراتی تشکل تازه شکل گرفته راه کارگر ایفا کند. کار تدارکاتی برای اعضای کمیته تدارکات مرکزی که کریم مسئولیت انرا بعهده داشت، فعالیتی پر خطر در شرایط سرکوب در خیابانها بود و دیدار شبانه با وی که سرشار از امید و روحیه مبارزاتی بود در بازسازی روحیه اعضا نقش بسیار مهمی داشت. خندان، پر شور و با نشاط و خستگی ناپذیر بود. کریم در همان شرایطی که طرح بازگشت به میان توده ها برای پیشگیری از ضربات سهمگین بر سازمانها و همچنین بر پیکر سازمان راه کارگر مورد بحث قرار گرفته بود و در همان اوضاعی که طرح خروج از کشور و یا ماندن در شکم هیولای مذهبی و بازسازی و تداوم مبارزه مخفی مطرح بود، پاسخ خود را داشت و برای کمک به سازماندهی تشکیلات از تهران به آذربایجان رفت. کریم هیچگاه تردید بخود راه نمیداد و در این زمینه هم شک نکرد. هرگز یاس و نومیدی در چهره و افکار و کردارش دیده نمیشد. انگاری که برای کار انقلابی و حمایت از زحمتکشان متولد شده بود. گفته شده است که راه کارگر از تداوم مبارزه پس از آغاز ضربات دست کشید. این نکته خلاف واقع است و نمونه کریم نشان میدهد که بخشی از تشکیلات راه کارگر معتقد به تداوم مبارزه علیرغم وجود سرکوب های خونین بودند. لهجه شیرین آذری اش زمانی که بفارسی صحبت میکرد، شوخ طبعی اش و آگاهی اش به مارکسیسم دریایی از خاطره را در ذهن مخاطبش باقی می گذاشت. گفته شده است که پیکر استخوانی اش را پس از ملاقات با مادرش در محوطه زندان گلوله باران کردند تا اراده و تفکرش را و عشقش را به مردم و پابرهنگان خاموش کنند.

لحظاتی پیش از گلوله باران شدن به مادرش گفته بود:

مادر فکر نکن گریه می کنم. این اشک شوق است. خوشحالم که توانستم پیروز شوم.

یادش گرامی!

حمید حسین پور رودسری

همسر برایم آنقدر پرشور و عزیز بوده است که در حال حاضر تاسف از رفتن ندارم - یادش عزیز!

بخش دوم مادان یا رفتن؟ مسئله این بود.

پس از ضربه اول و گسترده به تشکیلات سازمان راه کارگر در اصفهان که نقش برجسته ای از بدنه سازمان در کل کشور را تشکیل می داد و در حالی که امکان انتخاب ماندن یا رفتن و خروج از کشور را داشتیم، ترجیح دادم تا برای بازسازی و سازماندهی مجدد بقایای ارتباطات این تشکل شهری به اصفهان بروم و بر بخش های کارگری و تدارکات متمرکز شوم. در محافل سیاسی هنوز موجود و سپس در میان زندانیان سیاسی همواره از ابعاد مقاومت امیر شاهکرمی گفتگو بود و جسارتش در برابر بازجویان و دادستان وقت. او را هیچگاه ندیدم اما بنظر می آمد که امیر را خوب می شناسم.

تجربه ای مبارزاتی از سیاه چالهای جلاخان شاه و در زندانهای آنها داشت که برای مقابله با شرایط جدید و درخیمان نو بسیار موثر می افتاد. امیر تردید نکرد که میان او و راهش تا اردوگاه فاشیسم مذهبی دره ای است که تنها با اجساد انقلابیون پر خواهد شد. تردید نکرد که افق پیروزی تنها از عبور شرایط سخت شکنجه و زندان و اعدام قابل رویت خواهد بود. محبوبیت زیاد امیر در میان زندانیان سیاسی دیگر از همینرو بود. همه جا و همه کس از اراده و جسارت امیر در برابر زندانبانان و بازجویان سخن می گفتند. وی ضمن تواضع و افتادگی اما اراده ای پایان ناپذیر داشت. امیر را گلوله باران کردند، دستش را شکستند و سرش را له کردند اما همچنان امیر ماند.

با خود می گویم آیا امیر مرده است؟ آیا امیر مرده است که پس از بیش از سه دهه هنوز برایش این سطور را می نویسم. هنوز این قلم در رسای اعتقاداتش به زیبایی ها، به عدالت و برابری روی کاغذ می لغزد؟

یاد امیر همیشه در میان اعضای بخش کارگری اصفهان بود. امیر سحرگاه 11 مهر 1360 در برابر جوخه آتش قرار گرفت و جان ناآرامش آرام گرفت. این خون ها به باد نمیروند!

پس از ضربه اول به تشکیلات اصفهان رفقا: محمود طریق الاسلام، جواد کلباسی، امیرشاهکرمی، سعید بازرگان و ثابت جو و یکی از اعضای زن کمیته دستگیر شدند.

بعثت شناخته شده بودن این افراد و بویژه محمود و جواد، مسولین سپاه اصفهان پروژه تخریب شخصیت آنان را آغاز کردند. طرح جدیدی نبود از مدتها قبل پس از بازداشت انقلابیون از طریق جراید اعلام میشد که فیلم های سکسی و مشروبات الکلی و مواد مخدر نیز کشف شده است. در ارتباط با محمود طریق الاسلام تلاش کردند که با فیلم برداری مخفی از پشت کرکره گفتگوی خصوصی وی با مادرش را ضبط و از طریق رسانه های جمعی به خورد مردم بدهند. فیلم مزبور ظاهرا ابراز پشیمانی محمود را نشان میداد، محمود اما نه تنها به وظایف انقلابی و اخلاقی خودش پایبند بود بلکه بلحاظ تجارب مبارزاتی اش از زندانهای ستمشاهی اسرار رفقایش را نیز حفظ کرد.

یادش گرامی!

محمد جواد کلباسی

مرداد ماه سال 1360 جوخه آتش رژیم برپا شد و جواد کلباسی را نیز بزمین انداخت. جواد امتحان خود را در هر دو رژیم شاه و شیخی پس داد و به تعهدات خود در برابر زحمتکشانش جامه عمل پوشاند. جواد متولد اصفهان و دانشجوی تاریخ در تبریز بود. سوابق فعالیت با سازمان مجاهدین داشت و همانند بسیاری دیگر از جمله محمود طریق الاسلام در زندان شاه تغییر ایدئولوژیک داد و به راه کارگر پیوست. در پی دستگیری ها و ضربه اولی که سازمان در اصفهان خورد جواد نیز همراه محمود طریق الاسلام و دیگر اعضاء دستگیر شد و پس از شکنجه های بسیار که از جسدش مشاهده شده بود در تخت فولاد اصفهان آرام گرفت. قطعا تخت فولاد اصفهان به این میزانزد که چنین جوانان سلحشوری را در سینه خود قرار داده است.

جایش در میان همه مبارزین راستین خالی است

انقلاب مرد و زنده باد انقلاب. این گفته به نهایت صحیح بود و اگر چه بخش اعظم تشکل های انقلابی منهای حزب توده و سازمان اکثریت به این گفته اعتقاد داشتند اما هیچ یک آمادگی و توان تغییر سازماندهی متناسب با شرایط مخفی فوق العاده وقت را نداشتند. شرایط مخفی فوق العاده از اینجهت که دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی تنها به نیروی نظامی سرکوبش متکی نبود. شرایط دوران آلوده در شیلی نبود بلکه این رژیم به نیروی عظیم و متوهم و فریب خورده مذهبی متکی بود که از طریق طرح مالک و مستاجر عرصه را حتی برای زندگی مخفی انقلابیون تنگ کرده بود. بسیار بودند مالکانی که مستاجران را لو میدادند و برادران و خواهران و مادران و پدرانی که اعضای خانواده خود را بدست نیروهای سرکوب می سپردند تا سعادت آخرت را نصیب خود کنند. آنها مهره های انبوه فاشیسم مذهبی حاکم بودند. سرکوبی صورت گرفت که هنوز و پس از گذشت بیش از سه دهه سرگیجه آن برای سازمان ها و تشکل های سیاسی باقی مانده است. شتاب وقایع سیاسی نیز از عواملی بودند که مانع از سازماندهی متناسب با شرایط مخفی از سوی مراکز هدایتی تشکل ها برای مبارزه شدند. در چنین وضعیتی اما هزاران جان شیفته ای بودند که بی توجه به درجه توان رژیم در سرکوب آزادیخواهان و برابری طلبان به مبارزه با وحوش حاکم بی پروا ادامه دادند و جان عزیز خود را در نهایت فداکاری در این راه سپردند.

پرویز میربها

پرویز (امیر) متولد زنجان و دانشجوی مهندسی مکانیک در دانشگاه پلی تکنیک بود. سازمانگرایی و عشق به دانش سوسیالیستی او را با سازمان راه کارگر پیوند داد. بخش کارگری را برگزید و تمام وقت به اندیشه رهانی کارگران پرداخت. سازماندهی روابط کارگری و پیوند واحدهای تولیدی به یکدیگر از دغدغه های فکری امیر بود. اعتقاد و ایمان راسخ اش به آینده این طبقه را میشد در چهره اش دید. دقت و نظم او برای روابطش آموزنده بود. آرامشی مثال زدنی داشت.

در زندگی با افرادی برخورد می کنیم که ویژگی های مشخصی دارند. فراتر از عادی بودن هستند و در مخیله انسان حک می شوند. براحتی از یاد نمی روند. گاهی بعنوان سرمشوق و نمونه میتوان از آن شخصیت ها و ویژگی ها بهره برد. میتوان یاد گرفت و دانسته ها را بکار گرفت. میتوان این ویژگی ها را به دیگران منتقل کرد. شخصیت پرویز نیز چنین بود. هم از اینرو از یادها پاک نخواهد شد.

پرویز به همان پاکی و زلالی بود که در سیمایش نهفته بود. تشنه خیر و گزارشات سیاسی و اجتماعی بود. رادیو قدیمی و چند موجش همدم تنهایی هایش بود و تنها وسیله قیمتی خانه اش. در اتاقش هیچ جز رادیو و پستی و سماورش دیده نمیشد اما مملو از صفا و صداقت و رفاقت بود و بوی خوش جای و دوستی و فداکاری و از جانگذشتی می آمد. چندی پس از آغاز سرکوب های خیابانی امیر نیز دستگیر شد. و دو سال بعد و پس از تحمل شکنجه های فراوان در تاریخ هشتم آبان 1362 همراه چند انقلابی دیگر تیرباران شد.

پرویز حتما میدانست که یادش از خاطره ها پاک نخواهد شد. نه تنها از خاطره دوستانش که در تاریخ مبارزات حق طلبانه مردم کشورمان. آیا آن کس که ماشه را کشید میدانست که چه انسان های والایی را بر زمین می افکند؟

امیر روشنفکر متعهدی بود که جان عزیزش را در راه اعتلای مبارزات کارگران کشورمان اهداء کرد.

جایش سبز و خرم !

مرعوب شدگی مدافعان سرنگونی یا تلاش برای سترون سازی اپوزیسیون انقلابی، کدامیک؟!

تقی روزبه

از دیرباز انگ ها و برجسب های گوناگونی از جانب جریان ها و کسانی که قائل به اصلاح پذیری سیستم بوده اند به مدافعان سرنگونی سیستم و حاکمیت استبداد مطلقه، زده می شده است که با آن ها آشنائیم. خشونت طلبی یکی از آن هاست. اما آن چه که در این میان تاریکی دارد و از آن بی خبر بودیم، همانا مرعوب شدگی امان در برابر خیل باورمندان به اصلاح سیستم بوده است، که اکنون گویا گردانندگان بی بی سی به کشف آن نائل آمده اند. و در همین رابطه میزگرد اخیر برگزار* این چنین آذین بندی می شود:

عدم اقبال عمومی از براندازان یا سرنگونی طلبان باعث شده جریان های سیاسی معتقد به این سیاست به حاشیه رانده شوند و حتی مرعوب شوند و در گفتمان سیاسی کمتر کسی است که می خواهد با آن تداعی شود!*

ما سرنگون طلبان مرعوب!

مطابق این کشف تازه معلوم شده که مدافعان سرنگونی چنان در اقلیت و انفعال و انزوا قرار گرفته اند که حتی جرئت دفاع قاطع و سرراست از مواضع خود را از دست داده اند. و همین ادعای خودپرداخته، گردانندگان برنامه را به فکر پرده برداری و عینا بهره برداری از آن انداخته است. با مسجل انگاشتن اقبال عمومی به نفی سرنگونی، و مرعوب شدگی نیروهای چپ و سرنگونی طلب، گرداننده میزگرد با زدن نعل وارونه و دادن آدرس غلط می پرسد اگر کسی نظامی را نخواهد آیا نباید بتواند بدون واهمه از براندازی آن سخن بگوید؟! اما در واقعیت امر سخن گفتن از تحمل سرنگون طلبان در فضائی که کانون اصلی قدرت، حتی اصلاح طلبان خودی را هم که خواهان تغییرات اندک و جزئی برای بهبود کارائی سیستم هستند بر نمی تابد، از باب تعارف محض بوده و آن را باید قسمت مضحک و غیرجدی این برنامه تلفی کرد. نباید فراموش کرد که گفتمان سازی یکی از مهم ترین وظایف این نوع رسانه ها است. تم اصلی این میزگرد هم، نه بحث آزاد بین طرفداران سرنگونی نظام و مدافعان حفظ سیستم و اصلاح آن، و رعایت نقش بیطرفانه و لولواهری توسط گرداننده، بلکه مشارکت فعال آن در به سامان رساندن چرانی این مرعوب شدگی و نهایتا داندن اندر اخلاقی جهت تحمل این "اقلیت مرعوب شده" بود. اگر حواشی و جزئیات را به کنار نهیم، پیام و گفتمانی را که این شبکه در پی انتقال و انتشار آن بوده است، می توان در همان عبارت «اقبال عمومی به اصلاح نظام اسلامی و نفی براندازی و این که براندازان و سرنگونی طلبان در اقلیت بوده و حتی مرعوب هم هستند» خلاصه کرد. باین ترتیب نفی سرنگونی از سوی اکثریت بزرگی از مردم و فعالان داخل و خارج مسلم و مفروض انگاشته شده و به همراه آن گفتمان معطوف به تغییر نظام هم تخطئه شده است.

اما آیا واقعا چنین است و ادعای فوق برگرفته از یک پژوهش بیطرفانه است یا آن که بخشی از ملزومات سیاست جدیدی است که قدرت های بزرگ و بطور خاص دولت انگلیس اکنون در تعامل با دولت ایران بدینال آن هستند؟.

نگاهی به طرح و ساختار کلی این ادعا نشان دهنده آن است که پایه های این ادعا و دلایل ردیف شده معیوب و واهی هستند. چرا این ادعا معیوب بوده و حکم تعریف نرخ در میان معرکه را دارد؟. طبیعی است که شنونده چنین ادعائی در انتظار شنیدن دلایل متناسب با آن در یک رسانه کلان و پرمخاطب است، بخصوص که چنین ادعائی برای جباران مطلق العنان هم به منزله نزول یک نعمت آسمانی به شمار رود. اما دریغ از شنیدن یک استدلال منسجم و قابل تأمل از سوی گرداننده و شرکت کننده مدعی اقبال عمومی و مدافع این گفتمان. شرکت اکثریت مردم (60%) در انتخابات و اعتراض موسوم به رای من کو را می توان از مهم ترین دلایل این ادعا شمرد. اما در اصل هر دو این ادعاها فاقد اعتبار اند. چرا که اولاً هم نفس "مشارکت داده شده" بخشی از جامعه در "انتخابات" این نوع حکومت ها و هم ادعای درصدا شرکت کنندگان به روایت خود حاکمان مستبد که در آن قانون و چماق سروته یک کرباسند، و سانسور و اطلاع رسانی مجعول و کنترل شده اصل حاکم بر رسانه هاست، و در آن از شرایط اولیه و متعارف یک "انتخابات" سالم و دموکراتیک مطلقا خبری نیست؛ باندازه سرسوزنی نمی تواند دارای اعتبار و مشروعیت باشد. ثانیاً ادعای رای من کو نیز برشی از یک نقطه و منجمد کردن

لحظه ای از پویش یک فرایند است بجای در نظر گرفتن کل روند جنبش اعتراضی. و بنابراین مسخ آشکار و عامدانه تمامی آن تحولاتی است که واقعا رخ داده است. این ادعا عمدا فراموش می کند که بله! این درست است که اکثریتی ابتدا به کاندیدی رای دادند و سپس با مصادره شدن آرایشان با شعار آرای من کو شروع به اعتراض کردند؛ اما اینجاست نباید فراموش کرد، گامی فراتر رفته و خواهان پس گرفتن رای خود شدند: رای مرا پس بده! پس تا اینجا خود اعتبار آرایشان را باطل ساختند، و سرانجام هم شعار مرگ بر استبداد و اصل ولایت فقیه را سر دادند که این اعتراضات پس از 8 ماه با تشدید سرکوب و بنا بدلالی از جمله سترونی گفتمان حاکم بر "رهبری" این جنبش که سودای بازگشت به دوران طلایی "امام خمینی" را داشت، سرکوب شدند و هنوز که هنوز است رژیم با بیاد آوردن آن شعارها (و بقول خودشان فتنه) رعشه بر اندامش می افتد و تکرار آن خواب از چشمانش می رباید! ابداع واژه ماندگار کهریزکی شدن، تنها نمایانگر گوشه ای از این سرکوب بی امان و گسترده بود. مراجعه به آرشیو خود پدی بی سی پیرامون رخداد های مزبور و حتی آرم های تبلیغاتی هم اکنون این شبکه هم می تواند نادرستی این ادعا را به اثبات برساند. بنابراین اگر بر استی ریگی در کفش نیست چرا باید پیام آشکار سرنگونی و نفی سیستم را که در طی یکی از بزرگترین جنبش های اعتراضی کل حیات رژیم صورت گرفت و مردم ایران با استفاده از شکاف بالائی ها بدان مبارزت کردند را، جلوی چشم آنان، تحریف کنیم؟.

گرداننده میزگرد در خلال بحث و مناظره وقتی متوجه تنگی قافیه می شود، با تغییریل مدعی می گردد که اگر در شرایط سرکوب داخل ایران هم نتوان به نظرواقعی اکثریت مردم پی برد (که البته در تناقض آشکار با رویکرد و پیام اصلی او و شبکه اش بود)، می توان با ارجاع به فضای خارج از کشور آن را مشاهده کرد! باین ترتیب با ادعای فرادستی گفتمان ضد سرنگونی در فضای سیاسی ایرانیان خارج از کشور می کوشد درستی ادعای خود را به اثبات رساند. گرچه حتی اگر هم چنین می بود باز نمی توان آن را عینا بیان گرفتاری داخل کشور دانست، اما در این جا هم شاهد زدن نعل وارونه و اقامه یک ادعای واهی و بی اعتبار هستیم؛ اولاً از کجا و بر اساس کدام آمار و پژوهش ادعا می شود که اکثریت ایرانیان خارج از کشور مخالف سرنگونی هستند و گویا گفتمان اصلاح طلبی بر فضای خارج کشور حاکم شده است؟. ثانیاً آن چه که هسته اصلی این ادعا را تشکیل می دهد و واقعیت هم دارد چیزی جز صدای بلندیک گرایش در میان ایرانیان خارج از کشور یعنی اصلاح طلبان نیست که با بهره گیری وافر از رسانه های وابسته به این قدرت ها دویبگ می شوند!، اما چه کسانی و برای چه هدفی تریبون های خود را در اختیار اصلاح طلبان و بر طنین کردن صدای آن ها قرار داده اند؟ اگر رداین پرسش را بگیریم به کنه این ادعاها بهتر واقف خواهیم شد. واقعیت آن است که در طی چندسال گذشته در پی تشدید سرکوب در داخل کشور و افزایش اهمیت خارج از کشور به مثابه پشت جبهه برای حضور سیاسی و با هدف کم طنین کردن صدای اپوزیسیون برانداز، شمار قابل توجهی از فعالان و سیاستمداران و روزنامه نگاران اصلاح طلب و یا وابسته به جنبش سبز روانه خارج کشور شدند و با ولع و اشتیاق از سوی محافل و آکادمی ها و رسانه های فارسی زبان کشورهای مختلف غربی و در پست های گوناگونی، با عناوینی چون روزنامه نگار و تحلیل گر پژوهشگر و استاد و کارشناس و امثال آن بکار گرفته شدند. باین ترتیب آن صدای بلند، چیزی جز صدای اکوداده شده کسانی که جذب این رسانه ها و محافل شدند نیست، که اکنون توسط گرداننده محترم میزگرد بی سی به عنوان صدای فراگیر داخل و خارج کشور، به خورد مردم و فعالان داده می شود.

حال پرسش اصلی این است: در شرایطی که رژیم ولایت مطلقه وارد بحران تعمیم یافته و چندوجهی یعنی بزرگترین بحران کل حیات خود شده است، در حالی که نزدیک به چهاردهه از حکومت شلاق و حماق و سرکوب گذشته است، و تمامی تلاش های اصلاح طلبانه و تحولات درون سیستمی با شکست مواجه شده و رهبران شناخته شده آن اکنون یا در زندان و حصر قرار دارند و یا ممنوع سخن و تصویر و مسافرت شده اند و در دوره روحانی هم بر طبق گزارش های مکرر (نه فقط از سوی سرنگون طلبان) چیزی تغییر نکرده و حتی به دامنه سرکوب و اعدام و سانسور و حمله به سخنرانی ها و مجامع هنری و نظایران افزوده هم شده است؛ و مهم تر از همه، در شرایطی که پارادایم جنبش اسلامی اعم از نوع شیعی- ولایتی و یا سنی- خلافتی وارد فاز انحطاط و گندیدگی کامل خود با دوشمخسه بنیادی خشکیدن پایگاه اجتماعی و توسل به خشونت عریان گشته است؛ هستیم، چون اشغال می کنم و خشونت می ورزم!- داعش، و یا در ایران با دهها و صدها اعدام رسمی و غیررسمی روزانه و گفتمان «بردن مردم به بهشت از طریق شلاق و بالاتر از شلاق» که با وقاحت تمام تریبون های رسمی را اشغال کرده است؛ و بالآخره زمانی که رژیم بدلیل انباشت بحران ها وعمق فساد و پوسیدگی، ناگزیر از خوردن جام زهر و غلط کردم شده است (البته در برابر قدرت

های بزرگ و نه هنوز مردم)؛ ادعای عدم اقبال عمومی از تغییر نظام و براندازی، آن هم با چنین دلایل باسمة ای و میان تهی، چه هدفی را دنبال می کند؟! آیا این یک رویکرد منفرد است یا بخشی از یک سناریو و پازل بزرگتری که ناظر بر سیاست ورزی قدرت ها در شرایط نوین سیاسی حاکم بر منطقه و بخش از سودای نظم جدید جغرافیای سیاسی منطقه و جهان است؟

ملاحظات و نکات زیر پیرامون تناقضات ادعای فوق و هدف های آن است:

- این رویکرد را باید بخشی از مقتضیات تعامل جدید با حکومت اسلامی ایران دانست که قدرت های بزرگ غربی اکنون در پی آن هستند. از همین رو بدون قراردادن آن در این سناریوی اصلی و بزرگ قابل فهم نخواهد بود.

- مبنای ادعای فوق در وهله اول ارجاع به شرایطی است که حاکمان مطلق العنان خود دیکته کننده، مدعی و روایت گران هستند که این خود اعتبار آن را زیر سؤال می برد. چرا که اگر قرار باشد روایت این نوع حکومت ها ملاک باشد، هم اکنون در سودان شاهدیم که برای پنجمین بار نام دیکتاتوری چون عمرالبشیر که بخاطر جنایات جنگی تحت پیگردهم هست، از صندوق انتخاباتی ریاست جمهوری بیرون کشیده می شود. ما با این نوع ریاست جمهوری های مادالاعمر آشنایم. قبلا در مصر مبارک شاهد بودیم و هم اکنون السیسی-پینوشه مصر- را داریم که پس از اقدام به کودتا، مدعی حمایت از سوی اکثریت بزرگ مردم مصر است. آیا واقعا در زیرچکمه نظامیان و ترمیدوری که ارتش مصر به راه انداخته است می توان چنین ادعائی را پذیرفت؟ آیا می توان گزینش امثال عمرالبشیر و السیسی و موگابه و خامنه ای را نظرواقعی مردم این کشورها تلقی کرد؟

چنین ادعائی در مورد ایران از جهاتی حتی مضحک تر از نقاط دیگر جهان است. چرا که اگر مثلا در مصر طبق قانون رسماً ریاست مادام العمر غیرقانونی است، و بنابراین می توان بخاطر تخطی از قانون خودشان میچ آن ها را گرفت، اما در ایران تحت حکومت اسلامی، ولی فقیه به عنوان مرکز اصلی قدرت دارای حقوق مطلقه و مادام العمری است که تن پوش قانونی به تن کرده و ابزارهایی مانند نظارت شورای نگهبان و قلیبر کردن کاندیداها همه و همه بر طبق باصطلاح اصول قانونی بوده و در این موارد کشف تخطی از قانون توسط نظارت بین المللی هم نمی تواند نقشی داشته باشد. آیا در ایران، امثال رفسنجانی و خاتمی و روحانی مطابق خواست مردم بر سر کار می آیند یا نهایتاً در چهارچوب چینش مهره ها توسط کانون اصلی قدرت و بده و بستان جناح ها مجوز شرکت پیدامی کنند؟ در ایران تا آنجا که به قدرت و سیاست رسمی برمی گردد، نقش مردم کاملاً حاشیه ای بوده و در بهترین حالت اگر جمیع عوامل فراهم باشند و مصلحت نظام حکم کند، تنها می توانند در تقویت این یا آن جناح سیستم و گرم کردن تئورانتخابات و مشروعیت بخشیدن به نظام مؤثر باشند. البته نقش آن ها در تشدید شکاف ها و بهم زدن نقشه ها و بهره گیری از فرصت ها را نمی توان منکر شد، اما این مسأله وقتی معنای واقعی پیدامی کند که به عنوان بخشی از نبردهای خرنده و فرارونده مردم علیه سیستم باشد و مانع مصادره آن توسط نظام و این یا آن جناح گردد و ربطی هم به اصلاح رژیم و دادن چراغ سبز به آن ها ندارد و چه بسا که خوداصلاح طلبان هم بارها از فراروی آن برائت بجویند. بنابراین چنین مشارکت های انتخاباتی تا آنجائی که مصادره شود (یعنی بواسطه رژیم یا فرماتورهای آن مهار شود) هم چون بومرنگی بسوی خودمردم کمانه می کند و تا اندازه ای که از آن سرباززند و فراتر برود بسوی رژیم کمانه می کند. با در نظر گرفتن این دوگانگی ها و تناقضات و پیچیدگی اعتراض ها و حرکت های اجتماعی در شرایط سرکوب، وایز کردن یک جانبه آن بسود حکومت، آن گونه که گرداننده میزگرد و مدافعان اصلاح سیستم انجام می دهند، خود مصادفی از مصادره این گونه مشارکت های تناقض آمیز بخش هایی از جامعه در این گونه انتخابات است.

هم چنین باید اضافه کرد که داشتن نگاه ایستا به تکوین و رشد جنبش و تعین بخشیدن به آن براساس خواست های آغازین و نقاط عزیمت، و نه هم چون یک جریان در حال تحول و فراروی، از دیگرویرگی های این نوع رویکردهای تبلیغی- رسانه ای است.

- آیا آن صدای بلنداصلاح طلبی که بی بی سی مدعی جولان آن در خارج کشور است، واقعیت عینی دارد یا یک پروپاگاندا تبلیغاتی است که بازتاب رویکرد بخشی از اپوزیسیون درونی حاکمیت است که در پی تشدید سرکوب، و با هدف تریبون تبلیغاتی و گرفتن فضای خارج از کشور از دست سرنگون طلبان، به خارج از کشور آمده و چنان توسط بی بی سی و رسانه های مشابه آن، مورد استقبال قرارگرفتند و جذب و بکارگرفته شدند که ظاهراً برای خودگردانندگان بی بی سی هم امر مشتبه شده و هم چون صدای بلندجامعه ایران انگاشته می شود. تنها کافی است میزان مصاحبه ها و گفتگوها با طیف سبزها و اصلاح طلبان و روزنامه نگاران حامی آن ها را با مدافعان سرنگونی بویژه نیروهای چپ و انقلابی در این رسانه ها در نظرگیری تا معلوم شود که چرا صدای آنان بلندتر است و چگونه بی

بی سی "رعبی" را که خود نقش مهمی در ایجاد آن داشته به مردم و اپوزیسیون نسبت می دهد، و چگونه ما با یک گروه معدود و با مشی شکست خورده اما پر سروصدا مواجهیم.

در جدال برای کسب قدرت، اگر قرار باشد گفتمانی منزوی گردد، باید ابتدا تصویر دلخواه و نامطلوبی از آن در اذهان عمومی بوجود آورد. بویژه مسخ گفتمان نیروهای ضدسیستم و سرنگون طلب، همواره یکی از شگردهای موفقیت حافظان وضعیت بشمار می رود که نگران افشاء و فروپاشی بنیادهای سست اشان هستند. ارائه تصویریک جانبه از مقوله سرنگونی و زدن انگ خشونت و هرج و مرج هم چون نتیجه قهری آن، اقلیت بودن و قراردادن رفرم و انقلاب در برابرهم و... از جمله آن هاست. و این در حالی است که در آن گفتمان سرنگونی تنها یکی از پیش شرط های لازم و مهم تغییرسیستم است و نه معادل همه آن، و نیز بیش از آن که یک شعار باشد بیان طرح مطالبات مردمی است که پاسخ ها به آن ها خارج از ظرفیت سیستم است، و نیز تعمیق جنبشی است که با مطالبات ملموس و بنابرین نه اراده گرایانه و شعارهای احساسی بلکه جوشش آن چیزی است که از متن جامعه برمی خیزد.

بهر صورت، در مورد این گونه مسخ کردن ها و ادعاها و از جمله ادعای اقلیت بودن چه می توان گفت؟

- صرفنظر از درستی و نادرستی ادعای در اقلیت و اکثریت بودن، اقلیت بودن فی نفسه دلیلی بر حقانیت اکثریت نیست. هرجریان نوپا و حامل نقد به وضعیت در ابتدا غالباً در اقلیت قرار دارد. اساساً نقدرا دیکال به سیستم و دفاع از نوع دیگری از زیستن و مناسبات انسانی را معمولاً اقلیت هائی بردوش داشته اند که چه بسا بعدها خود به اکثریت تبدیل شده اند و این در حالی است که عموماً وجه مسلط (اکثریت) که خود زمانی در اقلیت بوده است، میل به محافظه کاری و حفظ وضعیت دارد. بنابراین برخ کشیدن اقلیت و این قبیل ادعاها، حتی درست هم باشد، در موردگفتمان ها نمی تواند وجاهت منطقی داشته باشد.

- سرنگونی از منظر نیروهای رادیکال و مدافع تغییرات ساختاری، تنها به عنوان بخشی از هویت و بخشی از روند تغییرسیستم محسوب می شود و نه معادل همه آن.

- هم چنین سرنگونی و تغییرسیستم الزاماً معادل خشونت نیست. برعبارعبرضدخشونت این گفتمان به موازات تحولات تاریخی و ارتقاء فرهنگ و آگاهی افزوده هم می شود. تا آنجا که به رویکرد جنبش های عمومی و توده ای و شکل های مردمی و مرتبط با آن ها برمی گردد، و نه الزاماً اقدامات منفرد گروه ها و دست جات کوچک و پراکنده، از آنجا که این جنبش ها به دفاع از زندگی موردتعرض قرارگرفته برمی خیزند، علی العموم مسالمت جوی هستند و ابتدا به ساکن انگیزه و تمایلی برای توسل به خشونت ندارند و حتی وقتی تحت شرایطی خشونت به آن ها تحمیل شود، ماهیت دفاعی داشته و با هدف رفع خشونت و تجاوز صورت می گیرد. آن ها عموماً بدنبال بهبودشرایط زندگی و دست یابی به مطالبات برحق خود و تغییرمناسبات و شرایط غیرقابل تحمل زیست خود هستند که ماهیتاً ربط مستقیمی به خشونت و جنگ ندارند و مسالمت آمیز بشمار می روند. در مبارزه برای بهم زدن معادله مناسبات نابرابر، خشونت واکنش ذاتی و غالب صاحبان قدرت و سلطه برای حفظ موقعیت برتر به شمار می رود. بنابراین در اصل منشأ واقعی و زاینده خشونت را باید در طبقه حاکمه و قدرتمندان و حاکمان و سلطه طلبانی جستجو کرد که خواهان تحمیل منافع و نظم موردنظر خود بر جامعه هستند و راه هرگونه تغییرمسالمت آمیز وضعیت را می بندند. نباید فراموش کنیم که خشونت حاکمانی که موفقیت خود را تثبیت کرده باشند فقط در خشونت غیرقانونی خلاصه نمی شود بلکه بیش از آن در خشونت قانونی و در تمامی ارکان و لایه های گوناگون همان نظم ادعائی آن ها لانه کرده است. بسته به آن که طبقه حاکمه و مدافعان نظم مسلط تا چه حد در برابرخواست به حق تغییرجامعه ایستادگی کنند و تا چه حد متوسل به خشونت شوند و یا تن به تغییرشرایط بدهند، عیارخشونت و گذارمسالمت آمیز تعین پیدا می کند. صاحبان قدرت همواره می کوشند که پشت جادوی "قانون" سنگر گرفته و با وارونه و رازآمیز کردن واقعیت ها و دراز کردن انگشت اتهام به سوی مردم، جنبش ها و مدافعان آزادی و برابری را منشأ خشونت معرفی کنند.

بی تردید با توجه به ارزش های انسان مدارمدافعان آزادی و برابری و صلح، هرچه این تغییرات مسالمت آمیزتر باشند و هرچه خشونت کمتر بکارگرفته شود، گزینش راههای غیرخشونت آمیز تغییرات برای جنبشی که خواهان تغییرات واقعی و عینی در مناسبات انسان ها باهم و با طبیعت است، مطلقاً ترجیح دارد. اما هیچ گاه نباید فراموش کرد که در این معادله از جنبش ها و تغییرات واقعی مناسبات اجتماعی، داریم سخن می گوئیم و نه تسلیم شدن و درجا زدن در برابر نابرابری ها و اختناق. این که بخواهیم سهم جنبش ها و دولت

ها و حاکمان را در کاربرد خشونت هم ارز کنیم و این مقاومت را منشأ تولید خشونت بدانیم (همانطور که آقای بیژن حکمت در این میزگرد ادعا کرد)، ادعای نادرستی است که نه فقط صورت مساله یعنی خشونت قانونی و خشونت طرفی را که بر قدرت سوار است و بر دستگاه های سرکوب و امنیتی و قانون و فرهنگ و اقتصاد و سیاست حکم می راند، خشونت جاری و روزمره و نهادی شده بر مردم و زحمتکشان و زنان و جوانان و کلیه آزاداندیشان را نادیده می گیرد، بلکه فراتر از آن، آگاهانه یا ناآگاهانه، خواهان عقیم کردن جنبش ها و بیرون کشیدن اخگر سوزان آن می شویم. چرا که هسته اصلی این استدلال چیزی جز کوک کردن آهنگ و ریتم حرکت و مطالبات جنبش اعتراضی با ظرفیت و ضریب تحمل جباران حاکم نیست. روشن است که در اینجا پای بر زمین لغزنده ای گذاشته ایم که در آن هیچ نقطه و حقیقی برای حاکمان متصور نیست. هر جا که قدم بگذاری همان جا می تواند حد پایان تحمل آن باشد و تن دادن به چنین منطقی معنایی جز از توش و توان انداختن جنبش نخواهد بود. نا گفته نماند که چنین منطق سترونی هیچ ربطی به تاکتیک و ابتکارات معطوف به توازن قوا و جذب و مدهای طبیعی نبرد نیز ندارد. اگر برآستی از تغییر سخن می گوئیم نمی توان اخگر سوزان مبارزه و مقاومت را حذف کرد و هیچ گاه نباید فراموش کرد که خشونت بخشی جداناپذیر از سلطه اجتماعی است.

سرنگونی صرف نظر از شیوه و هدف، فقط اختصاص به نیروهای رادیکال ندارد بلکه نیروهای ارتجاعی هم بخاطر منافع خود، چه بسا خواهان سرنگونی حکومت هائی که نامطلوب می دانند باشند. بنابراین خط تمایز را نه در نفس خواست سرنگونی بلکه در اهداف آن، ماهیت نظام جایگزین و شیوه ها باید جستجو کرد. چنان که قدرت های بزرگ نیز در صورت اقتضاء منافع خود، دو آتشه خواهان سرنگونی کسانی که حتی سابقا مورد حمایت خود آن ها بوده اند امثال صدام ها و قذافی ها، یا کسانی چون آئنده و دولت ساندینیست ها در نیکاراگوئه و ونزوئلا و نظایران بوده اند که به شیوه دموکراتیک هم انتخاب شده بودند. آن ها حتی در صورت لزوم از درهم شکستن ارتش و ماشین نظامی خارج از کنترل خود، مثل درهم شکستن ارتش بعث عراق ایثانی نداشته اند. حتی توسل به "انقلاب" ها و شورش های هدایت شده نیز برای آن ها قلمرو ممنوعه ای نیست. در کشور خود تجربه سرنگونی مصدق با توسل به خشونت و کودتا با اقدام مشترک انگلیس و آمریکا را که رمز عملیاتی آن از طریق همین رسانه بی بی سی فارسی در قالب برنامه های جاری رله شد را نیز داریم. بنابراین آن چه که چپ و نیروهای رادیکال را از سایر رویکردها متمایز می کند نه صرفا خود سرنگونی، بلکه به عنوان حلقه ای در راستای براندازی سیستم سرمایه داری و شیوه آن است. این که سرنگونی چه هدف و چه نوع تغییرات و با چه ظرفی را دنبال کند و با مشارکت فعال و آگاهانه و مستقلانه کارگران و تبه بدستان و نیروهای مدافع دموکراسی و برابری صورت گیرد یا در جهت جایجائی مهره ها و حفظ سیستم و بهبود کارائی آن و از بالا و تکیه بر اربابان قدرت و یا از پائین و بدست جنبش های مستقل مردمی، بیانگر دو نوع رویکرد بالکل متضاد به امر سرنگونی است.

وقتی آقای حکمت مطرح می کند که توسل به شیوه خشونت تنها بوسیله حاکمیت تعیین نمی شود، بلکه اپوزیسیون هم در تحمیل آن به رژیم دخیل است، احتمالا مورد هائی چون اعلام جنگ مسلحانه مجاهدین در سال های اولیه انقلاب بهمین را در مدنظر دارد. بی تردید همانطور که اشاره شد سرنگونی از سوی نیروهای ارتجاعی هم مطرح است و آن تجربه هم بی تاثیر بر افزایش فضای سرکوب نبود، اما اول در افزایش درجه سرکوب و خشونت مؤثر بود و نه در نفس وجود آن. چنان که خشونت اعم از نوع قانونی و غیرقانونی از قبل هم وجود داشته است و بدون آن هم وجود می داشت. ثابا چه کسی تضمین می کند که اگر اپوزیسیون دموکرات و مردمی تمام تلاش خود را برای پیشبرد مطالبات خود بشیوه مسالمت آمیز بکار برد که باید هم بکاربرد، رژیم به خشونت متوسل نشود؟! بی گمان چنین تضمینی وجود ندارد و تجارب مکرر مؤید خلاف آن است. چنین پرسشی در باره رژیم اسلامی که با آن بخوبی آشنا هستیم، بیشتر به یک شوخی شباهت دارد تا یک سخن جدی. همانطور که اشاره شد مغز سخی آقای حکمت آن است تا هر جا که لازم باشد تحمل رژیم سرریز نشود باید عقب نشینی کرد. این جا و این گزاره دقیقا همان نقطه است که مبارزه و جنبش اعتراضی سترون گشته و آن می شود که مدافعان چنین نظری در طی دوسه ده گذشته انجام داده اند

از آن جا که با مرور زمان، شکاف نظام ولایت مطلقه با جمهوری خواهی به اوج خود رسیده است تناقض این رویکرد هم به همان نسبت به اوج خود رسیده است. در جایی گرداننده میزگرد پاسخ آقای حکمت را در برابر این تناقض، یعنی باور به تغییر نظام از یکسو و عدم سرنگونی حاکمیت از سوی دیگر جویا می شود. آقای حکمت می گویند که با استناد به تجربه جنبش های جدید و مطالبه محور بودن آن ها، با تحمیل مطالبات بر حاکمیت و امتناع آن ها از سرنگونی، تناقضات دیرین مواضع خود را رفع و رجوع کند. اما نحوه عملکرد جنبش های جدید هم نمی تواند

کمکی برای برون رفت وی از دایره بسته تناقضات لاینحل به نماید، حتی توسل به این جنبش ها برادنه آن تناقضات هم می افزاید: اول جنبش های جدید در کنار تحمیل مطالبات معین خود بر سیستم خواهان برپائی جهان دیگری هستند و باین اعتبار خواهان سرنگونی نظم حاکم و کنونی هستند (آن ها سرمایه داری و سران آن را مسبب نابسامانی های جهان و جنگ ها و ویرانی های محیط زیست می دانند و حول آن ها افشاگری و کمپین می کنند). نتیجه را نهایتا توازن قوا و درجه بلوغ و قوام یافتگی جنبش های اجتماعی-طبقاتی برای برپائی مجامع خودگردان و راهبردی تولید براساس رفع نیاز و نه سوداندوزی، هم چون بدیل نظم کنونی تعیین خواهد کرد. ثابا دیوار چینی بین مطالبات و سرنگونی وجود ندارد، و خود سرنگونی چه بسا زمانی به یکی و بخشی از مطالبات تبدیل شود و اساسا مطالبات در صورتی که پاسخ مثبت دریافت نکنند می توانند به مطالبه سرنگونی فرار یابند. البته همانطور که اشاره شد سرنگونی و انقلاب الزاما به معنی کاربرد قهر نیست بلکه بیش از آن با نقشی آفرینی مستقیم کارگران و زحمتکشان و همه مردم از یکسو و تغییر ساختارها و مناسبات از سوی دیگر سرکوب دارد. هم چنین تجربه آمریکا لاتین را نمی توان با آن چه که در ایران می گذرد یک سان تلقی کرد؛ در آنجا به نوعی و تاحدی دولت های همساز (ولو نه کامل و نه برای همیشه) با جنبش ها و برآمده از آن ها وجود دارند که تضاد ماهوی دولت ها و جنبش های خودگردان را به شکل حالت های انتقالی و خودویژه ای در آورده است که ورود تفصیلی به این مقوله خارج از حوصله این بحث است. همانطور که در کشورهای بلوک شرق هم دولت های قبلی با حمایت فعال قدرت های بزرگ غربی عملا سرنگون شدند (و با تغییر ماهیت دادند) و از این منظر شباهتی با شرایط ایران و رویکرد ایشان ندارد. در ایران ما شاهد جامعه ای هستیم بشدت قطبی و دوگانه شده و با دوقضا و ارزش های کاملا شقه شده و متفاوت که هیچ سختی و قرابتی باهم ندارند. از همین رو شاهد واگرائی روز افزون هر چه بیشتر جامعه و حاکمیت هستیم. در ایران رژیم بدون حتی یک روز اعمال قدرت و خشونت نمی تواند دوام بیاورد! بنابراین توسل جستن حبل المتین جنبش های جدید و مقایسه نظام ولایت مطلقه فقیه با آن جوامع چیزی جز قیاس مع الفارق نبوده و نمی تواند گره ای از تناقضات لاینحل آقای حکمت و هم اندیشانش بگشاید. این پرسش هم چنان باقی است که چگونه و بر چه مبنائی ایشان و هم نظرانش بر آن بوده و هستند که از دل نظام ولایت فقیه جمهوری لائیک را بیرون بکشند! در همین میزگرد وقتی در جایی گرداننده از وی می پرسد اگر این جنبش ها نباشند چه؟ در پاسخ ایشان شاهد بیرون زدن پرخروش از زیر پای می شویم؛ وی تأکید می کند بله تا وقتی چنین جنبش هائی نباشند (که بزعم وی هنوز هم وجود ندارند) باید به شکاف ها و تحولات درونی حاکمیت و فرصت های برآمده از آن دل سپرد. پس ملاحظه می شود که توسل به حبل المتین جنبش ها نیز فعلا نسبه است! و البته هیچ آدم عاقلی نقد را فدای نسبه نمی کند!

دوگانه رفرم و انقلاب و سرنگونی و تغییر در میزگرد بارها به کاذب بودن این دوگانه اشاره شد و معلوم نشد که واقعا هدف از طرح آن چه بود؟ چرا که ادعاهای گرداننده این میزگرد و آقای حکمت، خود مصداق بارزی از این دوگانگی بودند و بیانگر نوعی فراقفکنی پیرامون آن. چرا که خود آن ها بیش از هر کس دیگری رفرم و انقلاب و یا سرنگونی و تغییر را در برابر هم قرار می دادند. در اصل رویکردی که رابطه متقابل و پیوسته رفرم و انقلاب را بطور یک جانبه گسیخته و بر رفرم می پای می فشرد و آن را در چارچوب سیستم حاکم پی می گیرد، مشغول تولید این دوگانه کاذب است، هم چنان که از آنسو، کسی که به طوریک جنبه بر انقلاب و تغییرات رژیم ساختاری بدون تحولات و رفرم هائی که در خدمت و راستای آن باشد تأکید کند، نیز بر طبل جدائی کاذب آن ها می کوبد.

سرنگونی حکمرانان و قدرت های بیگانه از مردم، از پائین و تنها بدست خود استعمار شدگان و حکومت شوندهگان ممکن است. گروه ها و نیروهای سرنگون طلب رادیکال نیز بخشی از جامعه و مردم هستند که از گفتمان تغییر نظام از طریق انقلاب دفاع می کنند. آن چه که انقلاب خوانده می شود، قبل از هر چیز ناظر بر محتوای تحول و اقدام است و نه شکل آن. به معنای نفس مشارکت آگاهانه و فعالانه وسیع ترین توده های مردم در درهم شکستن و برافکندن ماشین قدرت از یکسو و اهداف ساختار شکنانه و معطوف به تغییر رادیکال و همه جانبه مناسبات اجتماعی از سوی دیگر است. مناسفانه هنوز هم بشر به آن قله درخشان و پرشکوهی که هر زمان بخواهد از طریق مسالمت آمیز نظام را تغییر بدهد- البته نه فقط جایجائی مهره هائی از آن- نرسیده است. گو این که جنبش های رهائی بخش و مدافعان گفتمان آزادی و برابری اجتماعی، همواره پرشورترین نیروی محرکه این راه پیمانی را تشکیل می دهند.

روزا لوکزامبورگ در قرن بیست و یکم

اینگو اشمیت - برگردان: پروین اشرفی



در سال 1919 جسد یک زن یهودی لهستانی با یک گلوله در جمجمه او، از کانال لند و برلین بیرون کشیده شد. امروز چه کسی میدانند که این رهبری سوسیال دموکراتهای آلمان مخالف انترناسیونالیسم رادیکال او بود که به همراه شبکه نظامیان دست راستی او را به قتل رساند؟

تعداد بسیاری از چپ‌ها روزا لوکزامبورگ را بعنوان یک قهرمان می‌بینند، اما فقط تعداد کمی از آثار او الهام‌توریک یا استراتژیک می‌گیرند. بی‌اعتنایی او به بوروکراسی حزب، سوسیال‌دموکرات‌ها و کمونیست‌ها را رنجاند. فمینیست‌ها او را زبانی مارکسیست می‌یابند و مارکسیست‌ها او را به بدفهمی کاپیتال متهم می‌کنند. از یک سو آثار او، بویژه کتاب انباشت سرمایه که برای اولین بار 100 سال پیش به چاپ رسید، به گونه‌ای است که گویا بر علیه پیشینه برنامه‌های تعدیل‌ساختاری امروزه صندوق بین‌المللی پول، خصوصی‌سازی خدمات عمومی و نفوذ سرمایه‌داری اقتصاد اخلاقی، بدن و طبیعت نوشته شده بود. در حالیکه افراد بسیاری از زندگی انقلابی او تجلیل بعمل می‌آورند، کمتر کسانی هستند که از آنچه تجزیه و تحلیل او از سرمایه‌داری قرن نوزدهم و امپریالیسم می‌تواند به درک دوران خود ما بیافزاید، قدردانی کنند. تفکر لوکزامبورگ در مورد سیاست سوسیالیستی، که یقیناً در درون تجزیه و تحلیل‌های اقتصادی او جای گرفته است، امروزه ایده‌های کلیدی و بینش‌هایی را برای استراتژی چپ ارائه می‌دهد.

انباشت سرمایه

برای سرمایه‌داری، کل دنیا برای فروش است. لوکزامبورگ نشان می‌دهد که ترکیب رویهم‌مصرف سرمایه‌داران و کارگران، هرگز برای خرید همه آنچه که کارگران تحت کنترل سرمایه‌داران تولید می‌کنند، کافی نیست. اکثر کارگران احتمالاً بیشتر خرج می‌کردند، اگر دستمزدهای آنها بالاتر می‌بود، اما افزایش دستمزد در کوتاه مدت، به ایجاد صرفه‌جویی در کار با استفاده از تکنولوژی، بیکارسازی‌ها و کاهش کل دستمزد در دراز مدت، می‌انجامد.

بدیهی است که سرمایه‌داران می‌توانند بیشتر صرف سرمایه‌گذاری کنند، اما نهایتاً این امر به افزایش ظرفیت تولید منجر می‌شود و فقط زمانی سودآور خواهد بود که تقاضای مصرف‌کننده نیز افزایش یابد. سرمایه‌گذاری در ماشین‌آلات، ساختمان‌ها و زیرساخت، به منظور تولید بیشتر ماشین‌آلات، ساختمان‌ها و زیرساخت، ممکن است برای مدتی عملی باشد، اما همیشه کارکرد ندارد. در برخی موارد سرمایه‌داران قادر به فروش ماشین‌آلات بیشتر به یکدیگر نخواهند بود، اگر چنانچه ظرفیت موجود تولید، تقاضای مصرف‌کننده را برآورد. سرمایه‌داری بین کاهش سود ناشی از افزایش دستمزد، و کاهش مصرف بخاطر صرفه‌جویی در کار با استفاده از تکنولوژی، و همچنین ایجاد یک ظرفیت نامناسب تولید، گرفتار شده است. تنها راه

برون رفت از آن، فروش بیشتر است از طریق وارد شدن به محیط‌های غیر سرمایه‌داری.

روزا لوکزامبورگ این امر را به رسمیت شناخت که انباشت سرمایه، مستلزم استعمار و کالاساختن همه فعالیت‌های انسان و طبیعت است. با این حال، هرچه گسترش سرمایه بیشتر جلو می‌رود، به همان نسبت هم یافتن محیط‌های غیر سرمایه‌داری سخت‌تر می‌گردد. اگر کل دنیا واقعا برای فروش بود، سرمایه‌داری از تقاضای ناکافی و رکود اقتصادی در رنج می‌بود.

بنا به نظر لوکزامبورگ، این مسئله به افزایش درگیری‌های حادی مابین سرمایه‌داران و کارگران منجر خواهد شد. تنها یک گذار به سوسیالیسم، که بر انباشت بی‌پایان تکیه ندارد، می‌تواند از درگیری‌های قابل‌گسترش و سقوط سیاسی و اجتماعی همراه با آن، اجتناب ورزد.

مختصراً، این امر نتیجه‌ای است که لوکزامبورگ از تجزیه و تحلیل خود در مورد سرمایه‌داری قرن نوزدهم و امپریالیسم می‌گیرد. او استدلالات خود را بر علیه پیشینه صنعتی‌سازی پیپای انگلستان، آلمان و روسیه و استعمار مکمل در آسیا و آفریقا توسعه داد.

اگرچه اشکال سیاسی گسترش سرمایه‌داری از زمان او تاکنون بسیار تغییر کرده است، بخصوص با گذار از امپراطوری‌های استعماری به امپریالیسم بدون مستعمرات، اما محتوای اقتصادی آن تغییری نکرده است. عطش دیوانه‌وار برای کار ارزان، منابع طبیعی و مشتریان جدید، سرمایه‌داران را امروزه به دور دنیا کشانده است، درست مثل همان کاری که در زمان روزا لوکزامبورگ انجام داد.

آنچه که مهم است درک شود این است که نفوذ سرمایه‌داری به محیط‌های غیر سرمایه‌داری فقط به خاطر گسترش جغرافیایی آنها نیست. همانطور که لوکزامبورگ اشاره داشت، هنگامیکه رقابت امپریالیستی در خارج سخت و سفت شد، بسیاری از محیط‌های بکر غیر سرمایه‌داری، در سرزمین‌های مرکزی امپراطوری مستعمرات وجود داشتند.

دهقانان، مغازه‌داران یا صنعتگرانی وجود داشتند که محصولات خود را در ازای پول می‌فروختند، اما هیچ چیزی اضافه‌تر از مصرف خود، کسب نمی‌کردند تا سرمایه‌گذاری کنند. در کنار این بخش تولید کالایی ساده که اصطلاحی مارکسیستی است، مقدار زیادی از کار در خانواده‌های خصوصی صورت می‌گرفت. خانواده‌ها، کالاها و خدماتی را که در ازای پول می‌خریدند، مصرف می‌کردند، اما آنها همچنین در راه‌هایی جدا از مدار انباشت سرمایه، فعال بودند. و البته خانواده‌ها منشاء همه کار بشر بودند و همچنان هستند.

سرزمین‌های مرکزی و مستعمرات سابق

محیط‌های غیر سرمایه‌داری در سرزمین‌های مرکزی امپریالیستی فقط پس از رقابت امپریالیستی و استراتژی‌های انباشت که با آن همراه بود و منجر به یک سری از جنگ‌ها، انقلابات و ضد-انقلاب در طول سال‌های 1910 و 1940 شد، مورد نفوذ سرمایه‌داری قرار گرفتند. از قضا، این ادغام طبقه کارگر در سرمایه‌داری رفاه در سال‌های 1950 الی 1960 بود که منجر شد به اینکه تولید انبوه کالاها، جایگزین تولید صنعتکاران، دهقانان و تولیدات خانگی گردد. این استعمار خانگی – یا به قول مارکسیست فمینیست‌ها حوزه تولید مثل – انباشت سرمایه‌داری را افزایش داد و بدین‌گونه به افزایش دستمزدها کمک کرد.

با اینحال مصرف‌انبوه خانواده‌ها، چیزی بیشتر از افزایش دستمزدها می‌طلبید. به درآمد افزوده خانواده نیاز داشت. زنانی که به تعداد رو به رشدی وارد نیروی کار شدند، به درستی خواهان پایان تبعیض جنسیتی گشتند ضمن اینکه انواع کارگران مختلف شروع کردند به مقاومت در مقابل تسریع و افزایش ویژگی‌های کسالت‌آمیز کار مرسوم و کنترل مدیریت. جنبش‌های زنان و جنبش‌های کارگران در سال‌های 1970 – گاهی به همراه یکدیگر و گاهی هم مستقل از هم – وسعت گسترش بیشتر سرمایه‌داری را به نمایش گذاشتند و نتیجتاً به بحران سرمایه‌داری کمک کردند.

این بحران با رادیکالیزه شدن جنبش‌های ضد استعماری بیشتر تشدید شد. قدرت‌های امپریالیستی با مواجهه با چالش انقلاب‌های روسیه و

چین، به ترتیب در سال 1917 و 1949، مستعمرات پیشین و تهیه کننده گان محصولات کشاورزی و منابع طبیعی سابق را به گذار به کشورهای توسعه تشویق کردند تا صنعتی شده و بعد به یک فاز مصرف انبوه وارد گردند. از آنجاییکه تحقق قول استقلال مرتبط با فرایند صنعتی سازی، از توانایی اکثر کشورهای پس از استعمار خارج بود، جنبش های ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری سربرآوردند، که معروف ترین آنها در کوبا و ویتنام بود.

عقبگرد

دولت های رفاه در شمال و کشورهای توسعه یافته در جنوب، خانه های بین راهی مابین سرمایه داری و سوسیالیسم بودند: هرآنچه که آنها به انجام رساندند، وابسته بود به انباشت سرمایه و سلب مالکیت مستمر از بومیان. هنگامیکه رونق پس از جنگ به ورشکستگی در سال های 1970 کشید، آنها به ترتیب با بحران بدهی مالی و بحران بدهی کشوری روبرو شدند.

در سال های 1970، بازارهای مصرف انبوه اشباع گشتند و صنعتی سازی جنوب به ظرفیت تولید بیش از اندازه جهانی کمک کرد. جهانی سازی نورم مصرف غرب امکانپذیر بود، اما سرمایه داران از این وحشت داشتند که این امر به کاهش سود منجر شود. یک موج از مبارزات میلیتانت کارگری، ظهور جنبش های اجتماعی جدید و رادیکالیته شدن انقلاب ضد استعماری بهرحال زنگ های خطر را به صدا درآوردند و سبب چرخش از وعده های طبقاتی کینزی به مبارزات طبقاتی نئولیبرالی از بالا گردید.

دلتنگی برای دولت رفاه کینزی، که در برخی از محافل سوسیال دموکرات این روزها محبوب است، این را نادیده میگیرد که رونق اقتصادی و تمایل سرمایه داری برای دادن امتیاز به کار سازمان یافته، شرایط منحصر به فردی از دوره پس از جنگ بودند که دیگر وجود ندارند.

لوکزامبورگ استدلال کرد که بدهی های بین المللی یکی از آن راه هایی بود که محیط های غیر سرمایه داری را به مدار انباشت سرمایه می کشاند و این دقیقا همان چیزی است که از سال های 1980 توسط صندوق بین المللی پول، بانک مرکزی و "تعدیل ساختاری" رخ داده است. رژیم های توسعه مجبور شدند زیست کشاورزی را به تولید محصول برای فروش تبدیل نمایند و صنایع را مجددا از خانگی به بازارهای خارجی جهت بدهند. برای این کار، آنها به سرمایه داری کمک کردند تولید را از مراکز صنعتی قدیمی، که کارگران از طریق اتحادیه هایشان و دولت رفاه در آن قدرتی کسب کرده بودند، به کشورهای جدید صنعتی شده و مناطق با فرایند صادرات در جنوب انتقال بدهند.

هنگامیکه شوروی زیر بار نظام بوروکراتیک استبدادی فرو ریخت و کمونیست های چین به جاده سرمایه داری تبدیل شدند، مناطق وسیع جدیدی برای نفوذ سرمایه داری قابل دسترس گردید. با این وجود، از زمان رکود سال های 2008-2009 دور جدیدی از تقاضای ناکافی و رکود - یک "رکود جهانی" - آغاز شده است. سرمایه داری باید بازارهای جدید بیابد یا یک بار دیگر با سقوط اقتصادی طویل المدت، مناقشات بین المللی و مبارزات طبقاتی شدت یافته، روبرو شود.

منفدان لوکزامبورگ اغلب او را متهم میکنند که در انتظار شورش خودبخودی و انقلاب طبقه کارگر است که بطور اتوماتیک از بحران اقتصادی ناشی شود. خواندن با دقت آثار او اما چیز دیگری را نشان میدهد. بحث او در مورد استراتژی سوسیالیستی در رفورم اجتماعی یا انقلاب، اعتصاب توده ای، حزب سیاسی و اتحادیه های کارگری نشان میدهد که او شکل گیری طبقه کارگر را به مثابه یک فرایند یادگیری جمعی می فهمد. او با درک اینکه افزایش دستمزد و رفورم های اجتماعی، که کارگران در دوران خوب اقتصادی بدست می آورند، در دوران بد توسط سرمایه داران تحت فشار قرار میگیرد، مانند حالا، ارزش مبارزات برای این چنین رفورمها را بیشتر در تجاری که کارگران دارند می بیند و کمتر در منفعت مادی ای که بدست می آورند.

قدرت پیروزی بر حاکمیت سرمایه داری، در این چنین تجاری ساخته میشود. همچنان بر پایه خود سازمانیابی کارگران ایجاد میگردد. لوکزامبورگ با نگاه به اتحادیه های کارگری، احزاب سوسیال دموکرات و حتی بلشویک های انقلابی، اظهار داد که بوروکراسی نیرویی است که میتواند خود سازمان یابی اینچنینی را تضعیف نماید. او این امر را خیلی روشن ساخت که بوروکراسی سوسیال دموکرات ها قادر به رام کردن سرمایه داری نیست، و حتی با پیشگامان بلشویک یا با شورش های خود بخودی، بدون سازمان سیاسی هم نمیتوان بر آن سرمایه داری فائق آمد. در عوض او تلاش کرد تا به پیشرفت ظرفیت های جمعی طبقه کارگر کمک کند.

باز هم کارگران جهان؟

ادغام طبقه کارگر با دولتهای رفاه در قرن بیستم، و به میزان کمتری با دولت های توسعه، دیدگاه های لوکزامبورگ را تأیید کرد. در دوران رونق پس از جنگ، کارگران پیشرفت هایی کردند، اما با توجه به تهدیدیه شدن سازمان کارگران در آن دوران، آنها برای جنگ با تهاجم سرمایه داری که پس از بحران اقتصادی در سال های 1970 شروع شده بود، آماده نبودند.

جنبش های مستقل کارگری و زنان که در همان دوران وارد صحنه شدند، بوروکراتیزه شدن را متحمل نشدند.

فعالین درگیر در آن قادر گشتند آن نوعی از تجارب را بوجود آوردند که لوکزامبورگ برای ساخت ظرفیت های جمعی مهم میدانست. با این وجود، محل های کاری که این فعالین در آن پایه های خود را داشتند بزودی در دام تجدید ساختار سرمایه داری گرفتار آمدند، و برخی از جنبش های مستقل، بطور هدفمندی از سیاست های طبقاتی دور افتاده، و آنرا با اتحادیه و حزب بوروکرات ها یکی مینمودند.

سی سال پس از تجدید ساختار، نقش این بوروکرات ها تا حد زیادی تخریب شده است و طبقه کارگر که پایه بوروکراسی حزب و اتحادیه بود، از هم جدا افتاده است. تجدید سازمان فرایندهای شرکت و کار، به همراه کار برون مرزی و صرفه جویی در کار با استفاده از تکنولوژی، طبقه کارگری که در غرب پیشرفت کرده بود را از خاصیت انداخت. از قضا همان تجدید سازمان نیز زمینه ساخت طبقه کارگر جدیدی را در سرتاسر جهان فراهم ساخت. دسته بندی سخت بین کارگران صنعتی در شمال و دهقانان جنوب که لوکزامبورگ و معاصران او شاهد بودند، از بین رفته است.

بخش عظیم تری از جمعیت جهان نسبت به قبل، به فروش نیروی کار خود وابسته اند. این کارگران دنیا بسیار متنوع هستند. و اگرچه نارضایتی از سرمایه داری امروز در همه جا سربلند میکند، ما هنوز در مرحله اولیه شکل گیری طبقه کارگر جدید و پیشرفت یک پروژه جدید سوسیالیستی هستیم. خواندن آثار روزا لوکزامبورگ امروز ابزار تنوریکی را جهت هدایت سیاست های رادیکال آینده ارائه میدهد.

* اینگو اشمیت، مارکسیست آلمانی و پروفیسور اقتصاد سیاسی دانشگاه آتاباسکا در آلبرتا - کانادا است

منبع : <http://briarpatchmagazine.com>
parvinashrafi@hotmail.com



بیژن جزنی و روحانیت در ایران متن سخنرانی بهروز فراهانی در چهلمین سالگرد کشتار تپه های اوین - پاریس



اول" خاطرنشان میشود که سید بهبهانی در جدال با مستشارالدوله میگوید "در یک ماه قبل عرض کردم که قانون عدلیه باید از نظر علما بگذرد و از نسخه‌های چاپ شده به علما بدهند که نظریات خودشان را بفرمایند و بعد یک کمیسیون اعلا تشکیل شده و آقایان ملاحظه و تنقیح نموده آنوقت از آن کمیسیون به مجلس بیاید و از مجلس بگذرد و غیر از اینطور دیگر ممکن نیست." (صفحه ۱۶۳) و اضافه می‌کند که تازه این سید عبدالله است که از حق ویژه علما صحبت می‌کند. دیگر از شیخ فضل الله نمی‌گوییم!

جابجا بدبینی بیژن نسبت به "اهداف قشری" روحانیت شیعه، حتی آنها که در کنار مردم ایستاده بودند خود را نشان می‌دهد. این شیوه برخورد بیژن تا آخر عمر کوتاهش با او همراه بود. او نشان می‌دهد که در این مبارزات هر دو جناح ارتجاعی یا پیشرو تر روحانیت دارای خصائل مشترک قشری هستند و همواره از منافع خاص و ویژه دستگاه مذهبی دفاع جانانه میکنند و این استثنا ندارد. توجه داشته باشید که بیژن در کتاب اول (۱۳۴۱) از "دستگاه مذهبی" و "خصائل قشری" آنان سخن میراند اما در دو کتاب بعدی صراحتاً از "کاست مذهبی" و "مصالح قشری و کاستی" روحانیان یاد می‌کند.

بکارگیری مقوله کاست در تعیین خصلت اجتماعی دستگاه رهبری روحانیت مسئله فوق العاده مهمی است و آن دادن اهمیت ویژه به خصلت مشترک قشری و ارتجاعی روحانیون در ایران است.

لازم نیست خیلی دور برویم کافست به دفاع خمینی از آیت الله کاشانی در مخالفت با مصدق نگاه کنیم که در آن هیچ خبری از رُست‌های ضد امپریالیستی یا همدلی با جنبش مردمی و ملی ۳۰ تیر نبوده و هرچه هست کینه است و خشم نسبت به ملیون و توده ای ها. اعضای این کاست روحانی به علانق و منافع دستگاه ویژه خود آگاهی کامل داشته و از آن دفاع میکنند. درست بهمین دلیل است که در چنین مواردی نه فقط از مقوله "قشر اجتماعی" بلکه از "کاست" استفاده میشود. بیژن با آگاهی کامل از تاریخ اسلام و روحانیت در ایران از این مقوله استفاده می‌کند و نه بطور تصادفی. او در فصلی از کتاب خود تحت عنوان "نگاهی به کاست روحانی و نقش آن در جریان ۱۵ خرداد"، می‌گوید: "پیش بینی میشود که اصلاحاتی ارضی مستقیماً منافع قشرهای روحانی در اراضی وسیع موقوفه به خطر اندازد. علاوه بر اینها دادن حق رای به زنان گرچه بمعنی آزادی زنان نبود اما ضربه ای را متوجه موقعیت مذهبی قشری و در نتیجه قشر روحانی می‌ساخت. پس برای مراجع مذهبی دو انگیزه برای حرکت وجود داشت: ۱) به خطر افتادن موقعیت فنودالیسم (۲) به خطر افتادن مصالح سنتی و قشری آنها. اما روحانیان مترقی نیز دو انگیزه برای حرکت خود داشتند: ۱) مقاومت در مقابل دیکتاتوری رژیم که جنبش ملی را خفه میکرد (۲) به خطر افتادن مصالح سنتی و قشری آنها" (صفحه ۱۴۲ - تاریخ سی ساله سیاسی) او با توجه به نقطه اشتراک قشری آنها اضافه می‌کند: "در این میان آیت الله خمینی توانست شخصیت ویژه ای از خود نشان دهد. خمینی در اعتراض به رفرم دستگاه نماند و دیکتاتوری و شخص شاه را مورد حمله قرار داد." (صفحه ۱۴۳) او با تحلیل از ضعف جناحهای وابسته به جبهه ملی و چپ‌ها و عدم حضور کارگران صنعتی نشان میدهد که در اثر این عوامل نامساعد مسند رهبری به دست کاست روحانی افتاد. در همانجا جزنی تیزهوش و دور اندیش هشدار میدهد: "با این سوابق خمینی در میان توده‌ها بخصوص در بین قشرهای کاسبکار خرده بورژوازی از محبوبیت بی‌سابقه ای برخوردار است و در صورت امکان فعالیت سیاسی نسبتاً آزاد موفقیت بی‌سابقه خواهد داشت، بمراتب بیش از قدرت کاشانی در جنبش ملی کردن نفت" (ص ۱۴۴ - تاریخ سی ساله سیاسی) توجه داشته باشیم که در هیچ کجا جزنی از خصلت اجتماعی پیشرو و یا خصایل ضد امپریالیستی او صحبت نکرده و در مقابل روی قشری بودن، دفاع از منافع ویژه روحانیت، مبارزه علیه کنترل رژیم شاه بر دستگاه مذهبی، مبارزه علیه حقوق زنان و امثالهم تاکید می‌کند. اما، با تذکر غیاب رهبران ملی یا چپ او را کسی میداند که شعارهای ضد دیکتاتوری و ضد رژیم می مطرح کرد و از این طریق به رهبر عملی و واقعی جنبش ۱۵

بیژن جزنی در میان کادرها و نظریه پردازان چپ معاصر ایران بی‌تردید چهره ای نادر، اگر نه منحصر به فرد است. بیژن متعلق به نسلی بود که دوران نوجوانی خود را در فعالیت سیاسی در متن شکست جنبش ملی و توده ای با کودتای ۲۸ مرداد سپری کرد. بیژن ۱۶ ساله بود که به فعالیت در سازمان جوانان حزب توده مشغول بود و شاهد عینی این مبارزات بزرگ و توده‌ای ۲۶ ساله بود که در جریان جنبش خرداد ۴۲ قرار گرفت. اطلاعات او از این دو واقعه مهم سیاسی که بسیاری از گرایش‌های سیاسی دهه‌های بعد در ایران را رقم زدند اطلاعات کسی بود که نه تنها از نزدیک شاهد آنها بود بلکه در جریان مبارزه شرکت فعال داشت. یکسال پیش از آن یعنی هنگامی که ۲۵ سال داشت تز پایان نامه تحصیلاتی خود را در باره انقلاب مشروطه نوشت. دو کتاب "تاریخ سی ساله" و "جمع بندی مبارزات سی ساله اخیر در ایران" که البته با عناوین و چاپ‌های مختلف انتشار یافته اند، در زندان و شرایط دشوار سیاهچالهای سلطنتی و عدم دسترسی کامل به منابع و اطلاعات لازم نوشته شده‌اند.

در این سه کتاب، بیژن به بررسی نیروها و طبقات درگیر در مبارزات اجتماعی ایران از مشروطه تا اوایل دهه پنجاه و پیدایش جنبش مسلحانه می‌پردازد. او نه به مثابه یک تاریخ نگار بلکه به مثابه یک تحلیلگر و مبارز دست اندرکار به تحلیل این تحولات می‌پردازد و صد البته دارای موضعی جانب دارانه است. در هر سه این کتابها بیژن جایگاه ویژه‌ای را به بررسی روحانیت و دستگاه مذهبی در ایران اختصاص داده است. او با بررسی این تحولات بارها خاطر نشان میشود که هیررشی روحانیت دارای موقعیت دوگانه است: از یک طرف بمسابقه یکی از اقشار صاحب و مدافع مالکیت در روابط طبقاتی رژیم حکم حضور دارد و از طرف دیگر دارای منافع قشری و خاص خود است. این خصلت دوگانه باعث واکنش‌های متفاوتی در کشاکش نیروها و طبقات اجتماعی از جانب سرکردگان روحانیت در تمام مراحل خاص و حاد مبارزه اجتماعی طبقاتی در ایران شده است. او با قاطعیت و با نشان دادن جزئیات وقایع در عرصه مقاطع تاریخی یعنی مشروطه، نهضت ملی شدن نفت و ۱۵ خرداد اعلام می‌کند که اکثریت قاطع علما و آیات عظام دارای موضعی ارتجاعی بوده و اگر هم در ابتدای این جنبش‌ها همدلی با مردم نشان می‌دادند بموازت رشد جنبش و آشکار شدن خصلت ملی-توده‌ای آنها اکثریت رهبری دستگاه مذهبی در کنار ارتجاع و در مقابل مردم صف آرایی میکنند و حتی آن اقلیتی که در مرحله‌ای از جنبش پا به پای مردم به جلو می‌آیند در لحظاتی که پیشرفت به جلو به نقطه جهش به سمت دولت مردمی و غیر مذهبی نزدیک میشود آشکارا در مقابل جنبش می‌ایستند.

او در کتاب مشروطیت ضمن ارج نهادن به اقدامات دو سید "بهبهانی و طباطبائی" که "همواره در صف ملت ماندند" یاد آور میشود که حتی در مجلس اول که آنان بخشی از رهبری جنبش مشروطه را تشکیل می‌دادند خصلت‌های "قشری" [اصطلاح از بیژن است] آنها خود را نشان میداد. بیژن با ذکر یک "گفتگوی مجلس

خرداد و اساساً نهضت ضد دیکتاتوری بدل شد. در هیچ جا جزئی مسئله حمایت یا بدتر از آن وحدت یا پذیرش رهبری خمینی را مطرح نمی‌کند. او با آگاهی کامل از وضعیت کاست روحانی و خمینی بمثابه بخشی از این کاست، دانماً هشدار می‌دهد که هیئات اگر جنبش مترقی و چپ ایران از بدست گرفتن سکان رهبری جنبش ضد دیکتاتوری غافل باشد روحانیت و وابستگان آن از طریق خمینی آماده هستند تا خلأ رهبری را پر کنند.

در این میان جزئی به مسئولیت روشنفکران مذهبی و بطور ویژه نقش "نهضت آزادی" در تقویت خمینی و به رسمیت شناختن رهبری او در طیف مذهبی توجه دارد و آنرا بارها ذکر می‌کند بویژه که او مهندس بازرگان را "شخصی فرصت طلب و متعصب مذهبی" معرفی می‌کند که در جریان ملی کردن نفت قصد انهدام مشروبات الکلی انبار شرکت نفت را داشت که تنها با دخالت شخص مصدق کوتاه آمد.

از نظر جزئی چنین اتفاقی یعنی کسب رهبری جنبش توسط روحانیت قطعاً جنبش ضد استبدادی را به شکست کشانده و مانع از تحولات اجتماعی ترقی خواهانه خواهد شد. او کاملاً به این حقیقت واقف بود که روحانیت در شکاف میان جنبش توده ای و رژیم استبدادی کمین کرده است و در صورت شرایط مساعد با استفاده از سابقه خمینی به میدان خواهد آمد.

و اما به دنبال کتابهای ذکر شده و هم به دنبال پیدایش سازمان مجاهدین خلق و ایدئولوژی التقاطی آنها در ترکیب مسائل مذهبی و تحلیل مارکسیستی از تحولات اجتماعی، بیژن برای روشنگری در این مورد، مقاله کوتاهی تحت عنوان "مارکسیسم اسلامی یا اسلام مارکسیستی" در اواخر 51 یا اوایل 52 به رشته تحریر درآورد که خطاب به فعالین جنبش فدایی و کمونیستی است. در این جزوه از آنجا که روی سخن با کمونیستهاست و به توصیه خود بیژن نمی‌بایست در آن تاریخ انتشار علنی پیدا کند، صراحت لهجه بیژن بسیار بالا است و او که دیگر به رهبرفکری چنانچه از جنبش فدایی تبدیل شده و با مطالعات گسترده، دانش وسیع و با تکیه بر تجربه عملی و شناخت شخصی خود چشم انداز گسترده ای از جنبش و امکانات بالقوه و بالفعل آن را تصویر می‌کند، چکیده نظر خود را نسبت به مسئله هژمونی جنبش توده ای، درک از اسلام، جایگاه کاست روحانی و نقش تاکتیکیهای مذهبی در سیاست را بیان میکند. این جزوه کوچک آموزشی-تحلیلی بیژن به راستی مانیفست او در قبال مذهب، روحانیت و سیاست بوده و جایگاه والائی در آثار او دارد. باید یاد آور شد که همه کادرهای فدائی که پس از انقلاب در مقام رهبری سازمان فدائی قرار گرفتند از این جزوه آگاهند، آن را در زندان خوانده اند و نظرات بیژن را در مورد روحانیت و شخص خمینی بخوبی می‌دانستند.

جزئی با حرکت از اینکه "در این مرحله از تکامل اجتماعی که بورژوازی ملی به سود بورژوازی کمپرادور تحلیل رفته و نظام فنودالی نیز در شرف نابودی است و یک نظام سرمایه داری وابسته جایگزین آن شده، در نتیجه مرحله انقلاب بورژوادمکراتیک سپری گشته و جنبش ترقی خواهانه ملی فقط میتواند در جهت انقلاب توده ای مبارزات را رهبری کند. در این شرایط توجه اساسی به مبارزه طبقاتی الزام آور است. در شرایط حاضر مبارزه ضد امپریالیستی با منافع طبقاتی توأم گشته و در نتیجه ضروری است که خواسته های طبقات زحمت کش در برنامه انقلاب گنجانده شوند. در این شرایط است که ناسیونالیسم و مذهب با سوسیالیسم و حتی مارکسیسم تلفیق می شوند. این تلفیق همان ایدئولوژی بورژوازی ملی است که منطبق با اوضاع و احوال روز شده است." (ص8)

توجه داشته باشید که این الزام به مبارزه و مواضع طبقاتی بیژن در زمانی بود که حزب توده ایران برای "وحدت با جناح دور اندیش طبقه حاکم" رهنمود می‌داد!!

او ادامه می‌دهد "ارزیابی اشتباه در تعیین نیروهای بالفعل و بالقوه و پر بها دادن به تمایلات مذهبی قشرهای محافظه کار جامعه، موجب شده بورژوازی تمربخش بودن تاکتیک های مذهبی را تنبید کند"

(ص7) او تذکر میدهد که "خمینی به سرعت از گمنامی به شهرت رسید و هم دردی توده ها را بر انگیخت زیرا صراحتاً با حکومت مخالفت ورزیده بود. مردم در 15 خرداد نه به خاطر دین بلکه به خاطر حفظ و تأمین حقوق خود به میدان آمدند. نبود یک رهبری شایسته، و در واقع خلأ سیاسی، به خمینی و گروههای مذهبی امکان داد که از فرصت استفاده کنند و رهبری جریان رابه دست گیرند." (ص14)

از نظر بیژن "مترقی" بودن خمینی نسبت به بقیه دستگاه مذهبی در همین خصلت رادیکال ضد دیکتاتوری و توجه به فرصت های فراهم شده از طریق کسبه و خرده بورژوازی سنتی است و نه فراتر از آن. در هیچ کجا او از خصلت مترقی و یاضد امپریالیستی اوصحبت نکرده و تنها به گرایشات ضد استعماری بعلاوه خصلت قشری و مذهبی او اشاره دارد.

بیژن در این جزوه مبانی اسلام را بعنوان یک ایدئولوژی ارتجاعی به نقد میکشد و می‌گوید "از نظر فلسفی شیعه گری بر اساس اصالت عقل ارسطونی قرار گرفته و علم کلام شیعه یعنی فرقه فلسفی اعتدالی در مقابل علم کلام تسنن قرار دارد. دستگاه مذهبی شیعه مثل تمام دستگاههای مذهبی در قرون اخیر متحد و مکمل نظام فنودالی بوده و اصل اجتهاد نه برای مترقی ساختن مذهب بلکه هرچه بیشتر به خدمت در آوردن مذهب در امر حکومت در جهت استثمار و انقیاد توده های زحمتکش استفاده کرده است." (ص5) وبعد اضافه میکند که "با این مقدمات این اصل را که اسلام دارای ماهیتی کاملاً متفاوت از مسیحیت یا سایر ادیان است را رد می‌کنیم و فقط موقعیت خاص ملل استعمارزده مسلمان را علّتی می‌شماریم که جناح هانی از دستگاه روحانی رابه جنبش ضد استعماری نزدیک ساخته است. این تمایلات ضد استعماری نه در شریعت محمد و نه در اعتقادات تلفیق شده با آن نهفته است و فقط ناشی از استعمار زدگی مردم و اقوام مسلمان است." (ص4)

با این تفصیل بیژن با ذکر این که "شیشه عمر مارکسیستهای اسلامی در دست علمای مجتهد" است، در باره لزوم مبارزه آته نیستی با مذهب هشدار داده و این چنین جمع بندی میکند:

"ما کوشش خواهیم کرد احساسات مذهبی توده ها را چریحه دار نکنیم، به عبارت دیگر در مبارزه با مذهب دچار چپ روی نشده و کار فردا را در برنامه امروز قرار نخواهیم داد. ما حتی به احساسات مذهبی توده احترام می‌گذاریم و به آن بکلی بی‌اعتنا نخواهیم بود و در حالیکه بی‌آنکه ضروری باشد دست به تظاهر ضد مذهبی نخواهیم زد، سعی خواهیم کرد که مراجع مرتجع مذهبی را در انتظار توده ها بی اعتبار سازیم، تا ضربه هانی که به ما وارد خواهند آورد هرچه کمتر اثر داشته باشد..... ما بارها شاهد همکاری و اتحاد صمیمانه ارتجاع سیاسی و مذهبی بوده ایم و در این زمینه دچار ساده لوحی و خوش باوری نخواهیم شد. ما هیچگاه به سندیت و اعتبار دستگاهی که دیر یا زود در مقابل انقلاب قرار خواهد گرفت ولو بعنوان تاکتیک کمک نخواهیم کرد ولی مادام که این مراجع در مقابل دستگاه حاکمه قرار دارند و علیه ما وارد عمل نشده اند از هماهنگی با آنها ابائی نخواهیم داشت." (ص15)

این بود درک بیژن جزئی: دستگاه روحانیت دیر یا زود در مقابل انقلاب قرار خواهند گرفت و ما کمونیستها نباید ولو بعنوان تاکتیک به آنان کمک کنیم.

با این تفصیل روشن است که آندسته از کادرها نی که به اعتراف خود، به این مقاله دسترسی داشتند، اما باز خط اتحاد استراتژیک با رژیم اسلامی را در پیش گرفته و در مقابله با جنبشهای ملی و اجتماعی در کنار رژیم خمینی ایستادند، از هر تباری باشند از تبار بیژن نیستند.

سلاح نفت، شمشیر دو لب، کالای بی همتا

مجید دارابیگی

هشت مرداد سی و دو، دایر بر سرکوب جنبش ملی - کارگری پس از شهرویر بیست و تحمیل قرارداد کنسرسیوم، در مشارکت با تراست های نفتی آمریکا، به مدت شصت سال و جای گزینی قرارداد ملغا شده ی شصت ساله پیشین، جای پای تراست های نفتی را آن چنان محکم ساخت که ایران شاهنشاهی محمدرضاشاهی، مدل نمونه ی نئوکلیالیسم جهانی قلم داد می شد.

تجزیه ی سرزمین های عربی خاورمیانه در فاصله ی دو جنگ جهانی و به ویژه ایجاد شیخ نشین های کوچک و ضعیف در کنار ایران و عربستان و هم بنای آخرین کلنی عربی به نام اسرائیل در قلب خاورمیانه، با خشن ترین شیوه ی ممکن، دایر بر راندن ساکنان بومی عرب فلسطینی و جایگزینی آنان با مهاجران یهود و ایجاد کلنی ها، شهرک ها و شهرهای یهودی نشین، نمونه های بارزی از کاربرد سیاست امپریالیستی در مناطق نفت خیز جهان باید دانست. زیرا شبه دولت های نفتی خاورمیانه، تنها با تکیه به قدرت های امپریالیستی است که می توانند بر سر پا بمانند و در کنار آن ها، کشور نیرومند اسرائیل، دژ نگهبانی اطمینان بخش تری است برای تضمین عبور نفت کنش ها از کانال سوئز، حراست از چاه های نفتی و خطوط انتقال نفت در روز میاد! آن گاه که بیم از کنترل خارج شدن رژیم های بومی و منطقه ای در میان باشد.

کشاکش پس از جنگ جهانی اول ایالات متحده ی آمریکا به عنوان بزرگ ترین قدرت نوخاسته امپریالیستی جهان با استعمار کهن بریتانیا و کشورهای منطقه ی خاورمیانه برای دریافت سهم شیر از ذخایر نفت و گاز خاورمیانه و تامین منافع بلند مدت تراست های نفتی این کشور که با دست یابی انحصاری بر ذخایر بی کران عربستان و پنجاه در صد نفت کویت و امارات عربی و چهل در صد نفت ایران و عراق پیش از استقلال، به تحقق پیوست، نشانه های بارزی است از تلاش های امپریالیسم آمریکا برای دست یابی انحصاری به ذخایر نفتی منطقه ی خاورمیانه!

اشغال نظامی عراق و سرنگونی رژیم صدام در سال دوهزار و سه و تجاوز نظامی آشکار به لیبی و سرنگونی رژیم قذافی در دوهزار و دوازده و ادامه ی جنگ داخلی در لیبی، عراق و سوریه را هم بیش از هر چیز، ناشی از سیاست استراتژیک غرب باید دانست، برای دست یابی بر نفت و کنترل چاه های نفتی توسط وابسته گان خود! زیرا رژیم های ناوابسته و دیکتاتورهای فرمان روا بر کشورهای نفت خیز را که به نفوذ یک جانبه ی تراست های نفتی خاتمه داده بودند، هم واره خاری می دانستند در چشم خود و سدی در برابر حضور هر چه بیش تر تراست های نفتی غرب! و از این روی است که هر گونه دگرگونی در بهای نفت از افزایش یا کاهش، حتا اگر صد در صد ناشی از عرضه و تقاضای بازار باشد باز هم سیاسی تلقی شده و به سیاست جهانی قدرت های امپریالیستی و تراست های پر نفوذ نفتی نسبت می دهند.

نفت و سیاست تحریم

هنگامی که در جنگ شش روزه ی ژوئن شصت و هفت، اسرائیل با تکیه بر کمک های مالی و نظامی دریافتی از جهان غرب، شکست سختی را بر ارتش های سه کشور عربی اردن، مصر و سوریه وارد ساخت و سواک بقایای سرزمین فلسطین که هنوز هم در اشغال دارد، بخشی از خاک مصر و سوریه را هم به تصرف خود در آورد، چه در رسانه های جهان عرب و چه در رسانه های شماری از دیگر کشورهای جهان، این انتقاد بر سر زبان ها افتاد که چرا بریتانیا در جریان ملی شدن صنعت نفت در ایران از حربه ی تحریم خرید بهره گرفت و از فروش نفت ایران جلوگیری نمود و کشورهای عربی صادرکننده ی نفت، با توجه به این که دو سوم نفت صادراتی جهان را در اختیار دارند با بستن شیرهای نفت، از سلاح نفت به عنوان یک حربه ی سیاسی بهره برداری نمی کنند و پشتیبانان اسرائیل را که سخت به نفت و گاز وارداتی وابسته اند، و آسیب پذیری شدیدی دارند، مشمول یک سیاست بلند مدت تحریم نفتی قرار نمی دهند؟

اگر چه هفت سال دیرتر در جریان جنگ چهارم اعراب و اسرائیل، مشهور به جنگ اکتبر، مصریان صحرای سینا را از اشغال اسرائیل آزاد ساختند و در هماهنگی با سوریه، اسرائیل را در روزهای آغازین جنگ تا حدودی زیر فشار گذاشتند اما با سرازیر شدن کمک های نظامی و فنی آمریکا و دیگر کشورهای غربی، اسرائیل بار دیگر در هر دو جبهه دست به پیش روی زد و برای مهار سیاست تهاجم نظامی اسرائیل در خاک سوریه و مصر، اعراب به ناچار به سلاح تحریم پناه بردند و تحریم نفتی از جانب کشورهای عرب عضو اوپک در هم بسته گی با کشورهای خط مقدم جبهه به اجرا درآمد و با خودداری آنان از صدور نفت و گاز به شماری از کشورهای پشتیبان

نفت تنها یک ماده ی سوختنی برای تولید گرما، انرژی و با سوخت کارخانه و ماشین نیست، که بتوان با انرژی خورشیدی، اتمی، یا برق تولیدی از توربین های آبی و بادی جبران ساخت و اگر چه برای فرمانروایان شماری از کشورهای نفتی، نفت طلا سیاه است و باید به آن چوب حراج زد تا به طلای زرد و یا ارز قابل تبدیل به طلای زر دست یافت؛ اما نفت یکی از استراتژی ترین، حیاتی ترین و بدون جانشین ترین ماده های کره زمین است و کاربرد آن، سواک سوخت و گرما و تولید انرژی و خمیرمایه صنایع پتروشیمی، دارویی، لاستیک سازی و ده ها رشته دیگر، نقش آن در ساخت کالاهای گوناگون، در همه ی عرصه های تولیدی، خدماتی و ترابری روز به روز نمایان تر می شود و به سبب ظرفیت ترکیب پذیری، در ساخت کالاهای از یک "چیپس" چند میلی متری که انبوهی از داده ها را در خود جای می دهد، تا ماشین آلات سنگین و تاسیسات بنیادی، از عایق بندی آسمان خراش ها تا ساخت انواع خودروها، از کشتی های اقیانوس پیما، تا سفینه های فضائی برای کاوش فضا، که چهارصد درجه گرما را تاب می آورند، از هر فلزی و هر الیازی کارا تر است،

با وجود این که بهره برداری از ترکیبات نفتی، به ویژه بنزین، گازوئیل و نفت سیاه به عنوان سوخت انواع خودرو، و تهویه هوای کارگاه ها، کارخانه ها، ساختمان های اداری و مسکونی و نیز آلوده گی ناشی از دود کارخانه های تولید مواد شیمیائی و قطعات پلاستیکی، متکی به نفت و گازهای سیمی که به هم راه نفت استخراجی، وارد رودخانه ها، آب های زیرزمینی، دریاها و یا جو زمین می شود و، به محیط زنده گی بشر آسیب فراوان وارد می سازد و در شرایط کنونی شمار چندی از شهرهای بزرگ جهان آن چنان آلوده است که زنده گی انسان ها را به خطر می اندازد؛ اما ورود ماده ای به نام نفت با ترکیبات گوناگون و بی شمارش به عرصه ی صنعت و تولید، در یک سده ی گذشته، زنده گی بشر را آن چنان دگرگون ساخته که امروزه جهان ما و زنده گی ما بر روی کره ی زمین، بدون بهره مندی از این ماده ی سیاه، به برهوت مادون تمدن برخواهد گشت. و از این روی، دست یابی به نفت و کنترل ذخایر و منابع نفتی، خطوط لوله ی انتقال نفت و گاز، ترمینال های نفتی برای ذخیره و بارگیری کشتی های غول پیکر، مالکیت بر نفت کنش های دریائی و پالایش گاه ها در رقابت های جهانی، سخن اول را به میان می کشد. و سرنوشت سیاسی سرزمین های نفت خیز را، وراک اراده ی ساکنان آن و رژیم های فرمان رواک بر آنان رقم می زند. سرنگونی دولت ملی دکتر مصدق با کودتای مشترک آمریکائی - انگلیسی، سرنگونی رژیم بعث در عراق با اشغال نظامی توسط آمریکا و بریتانیا، سرنگونی رژیم قذافی در لیبی با تداوم بمباران های هوائی توسط فرانسه و بریتانیا، گواهی است بر سیاست نفت خواری امپریالیسم.

نکته ی در خور توجه دیگری این است که بزرگ ترین وارد کننده گان نفت خام، از نوع آلمان، ژاپن، فرانسه، ایتالیا، و... بیش ترین مالیات بر مصرف را از شهروندان خودی دریافت می دارند و سهم آنان از محل عرضه ی نفت وارداتی به شهروندان خود و یا بیگانه، به مراتب بیش تر است از سهم صادر کننده گان نفت خام! برای نمونه دولت آلمان از هر لیتر بنزین و یا گازوئیل هشتاد و پنج سنت مالیات محیط زیست و نوزده در صد بهای هر لیتر را به عنوان مالیات بر مصرف دریافت می دارد و غلو نخواهد بود اگر گفته شود حذف نفت از مناسبات اقتصادی، یعنی ورشکسته گی دولت های پیش رفته! جدای از این که وارد کننده باشند و یا مانند بریتانیا، آمریکا و کانادا تولید کننده!

نفت و امپریالیسم

تجربه ی کشور ما ایران از امضای حق امتیاز ویلیام دارسی استرالیائی در دوران قاجار برای کشف، استخراج و بهره برداری از نفت جنوب کشور، که از جانب وی به وزارت دریاداری بریتانیا واگذار شد و دولت استعماری بریتانیا پس از کسب این امتیاز بی همتا، با سازمان دادن کودتای رضاخان و برچیدن بساط مشروطیت و دموکراسی خواهی پارلمانی و استقرار یک دولت نظامی نیرومند وابسته به خود، برای تامین امنیت مناطق نفت خیز و راه های بازگانی، زمینه ی مداخله ی هر چه بیش تر در امور داخلی کشور ما را فراهم آورد و در جریان ملی کردن صنعت نفت کشور، سخت رو در روی دولت مصدق و قانون ملی کردن صنعت نفت ایستاد و با سازمان دادن کودتای مشترک با امپریالیسم آمریکا در بیست و

اسرائیل، نفت به عنوان یک سلاح سیاسی ایفای نقش نمود، هر چند ایفای نقشی نه چندان کارآمد برای آنان!

نخستین تجربه ی تحریم صدور نفت نشان داد که این شمشیر برآ، شمشیری است دو دم، و به همان اندازه که وارد کننده گان نفت خام در کوتاه مدت آسیب پذیرند، صادرکننده گان نفت خام هم به نوبه ی خود، آسیب پذیری دارند، زیرا همه ی آن ها از شمار کشورهای تک محصولی اند و وابسته به ارز دریافتی ناشی از صدور نفت و گاز! و با کاهش درآمدهای ارزی به تنگنا می افتند و امور مالی و اداری آن ها از چرخش باز می ماند!

در پرتو این تحریم تاریخی، برای نخستین بار، بهای نفت خام در بازارهای جهانی، به ویژه کشورهای اروپای غربی به عنوان مهم ترین وارد کننده ی نفت خام خاورمیانه، به چند برابر رسید و با تزلزل در ارکان صنعتی و بیم ورشکسته گی یگان های بزرگ و کوچک صنعتی، بازارهای بورس در کشورهای اروپایی به لرزه در آمد و کشورهای عربی به عنوان یک بلوک جهانی اعتبار تازه ای یافتند، اما با این وجود، برنده ی سیاست تحریم، در درجه ی نخست تر است های نفتی بودند و نه حتی دیگر کشورهای صادرکننده ی نفت از نوع ایران، اندونزی، ونزویلا، یا نیجریه! زیرا تر است های نفتی از یک سوی از ذخیره ی هنگفت خود بهره می بردند و از سونوی دیگر از قراردادهای ثابت و بلند مدت پیشین، و در شرایطی که نفت چند دلاری را به سی و چند دلار می فروختند، تن به خرید تک محموله های گران قیمت و قراردادهای بلند مدت برای آینده نمی دادند و با سیاست صبر و انتظار، امضای قراردادهای تازه را به پایان دوره ی تحریم موکول می نمودند.

به اعتبار نظامی هم، نه اسرائیل به عقب نشینی از سرزمین های اشغالی سوریه و فلسطین تن داد و نه پشتیبانان اسرائیل، دست از پشتیبانی از وی برداشتند. البته ناگفته نماند که ایالات متحده آمریکا، به عنوان بزرگ ترین پشتیبان اسرائیل، با اتکا به ذخایر ملی خود در کوتاه مدت از تحریم نفتی آسیبی نمی دید و همین مساله سیاست تحریم نفتی کوتاه مدت را با شکست مواجه ساخت

نفت و بازار

با فروکش نمودن بحران خاورمیانه ی عربی، و پایان مدت زمان سه ماهه ی تحریم کشورهای اروپای غربی و شش ماهه ی کشور هلند، که با ترمینال بزرگ ورتدام، بزرگ ترین منبع ذخیره ی نفتی اروپا به حساب می آید و پس از لندن دومین بازار بورس نفت را اختیار دارد، قیمت نفت خام هر بشکه ی صد و پنجاه ونه لیتری یک بار دیگر به مرز ده، دوازده دلار، پیش از تحریم رسید که بر مبنای عرضه و تقاضا نوسان می یافت!

تلاش کشورهای تندرو اوپک، طی سال های پس از آن، برای افزایش بهای نفت، بازگشت به دوران کوتاه تحریم و دور زدن بازار و سازوکار عرضه و تقاضا ناکام ماند. زیرا عربستان سعودی و امارات عربی حوزة ی خلیج فارس به عنوان بزرگ ترین متحد نفتی آمریکا و جهان غرب و مهم ترین صادرکننده گان نفت خام در مرز بیست میلیون بشکه در روز، با هر گونه افزایش بهای بی رویه ی نفت به مخالفت جدی برخاستند و آن گاه بهای نفت یک بار دیگر، فوران نمود، که کارگران نفت ایران، چهار سال دیرتر، در آستانه ی انقلاب سال پنجاه و هفت، شیرهای نفت را بر روی نفت کش ها در خاگ بستند و با خروج ناگهانی روزانه پنج و نیم، تا شش میلیون بشکه ی نفت صادراتی ایران از بازار صادراتی نفت خام، بهای نفت به مرز چهل دلار رسید و این بار هم برنده ی واقعی افزایش بهای نفت خام، باز تر است های نفتی بودند که رقم سود ویژه ی هر کدام در سال های هفتاد و هشت و هفتاد و نه سده ی گذشته، از پانزده تا بیست و پنج میلیارد دلار تقویم می شد! البته سواک شرکت های نوپای خدمات اینترنتی که در چند ساله گذشته سودهای نجومی را رقم می زنند، در طی یک سده ی گذشته، در میان انبوه تر است ها و کارتل ها، حتی در سنجش با کارتل تسلیحاتی، این کارتل تر است های نفتی هستند که هم واژه شاخص ترین سودها را به ثبت رسانیده اند.

کشورهای اروپایی هم به سهم خود، از تجربه ی تحریم نفتی اعراب آموختند که در درجه ی نخست، منابع نفت وارداتی خود را گسترش دهند و ذخیره ی سه ماهه ی خود را دو برابر سازند تا با هر گونه تلاطم در بازار نفت، آسیب پذیری آن چنانی نداشته باشند. البته بالا رفتن بهای نفت خام، در زمان کوتاه سه ساله ی پیش از تحریم، از دو دلار به دوازده دلار، خود به خود، منابع نفتی جهان را گسترش داد و مناطقی مانند آلاسکا، دریای شمال و خلیج مکزیک، که در گذشته بهره برداری از آن ها به سبب سرمایه گذاری سنگین و بالا

بودن هزینه تولید نسبت به منابع مورد بهره برداری، هنوز مقرون به صرفه نبود، با افزایش بهای نفت مقرون به صرفه شد و انحصار سیزده کشور عضو اوپک، به عنوان کارتل صادراتی نفت، بر بازار صادراتی جهان، آن چنان شکسته شد، که اوپک با شمارگی از رقبای تازه، وارد دور رقابت قیمت شکنی شد تا آن ها را از میدان خارج و یا به پذیرش ثبوت بازار ناچار سازد

ناگفته نماند که این سیاست، نمی توانست کام یابی درخشانی داشته باشد، کاربرد کنونی آن هم دست آوردی ندارد. اگر هم تر است های نفتی آمریکا، در هم آهنگی با ایالات متحده ی آمریکا، شمارگی از چاه های نفت خود را در ایالات متحده ی آمریکا بستند، انگیزه ی ذخیره سازی ملی مطرح بود و بهره مندی از نفتی که با هزینه ارزان تولید می شد، نه عقب نشینی در برابر تولید کننده گانی که خود مشتری اصلی آنان به شمار می رفتند

نفت و اوپک

اوپک به عنوان یک کارتل نفتی با ترکیبی از چند کشور صادر کننده ی نفت خام که به تدریج به سیزده کشور رسید، در پایان دهه ی شصت، بدان سبب به وجود آمد، که با نخستین رکود دامنه دار پس از جنگ دوم جهانی و فروکش نمودن رونق اقتصادی پس از جنگ کشورهای سرمایه داری، به ویژه کشورهای اروپایی ژاپن، و بازماندن کارخانه ها از تولید، بهای نفت خام صادراتی به نازل ترین سطح پنجاه ساله ی خود، یعنی هر بشکه هشتاد سنت رسید و شمارگی از کشورهای صادرکننده ی نفت، از جمله ایران با سقوط بهای نفت و دریافت حق سهمی کم تر از پنجاه در صد، از هر بشکه نفت صادراتی هشتاد سنتی، به ورشکسته گی افتادند.

در طی دهه ی هفتاد، به مدت ده سال تمام، که شمار اعضای اوپک به سیزده کشور افزایش یافت و اوپک جای گاه خود را در برابر تر است های نفتی محکم ساخت، کشورهای نفتی تلاش می نمودند تا با کنترل میزان نفت صادراتی هر کشور، که به نسبت میزان ذخیره نفتی، جمعیت، نیازهای مالی و تعهدات بین المللی آن تعیین می شد در میان خود توازنی ایجاد کنند و در دو جبهه بجنگند، در جبهه ی نخست، افزایش بهای نفت صادراتی، با هدف رسیدن به رقم دو دلار برای هر بشکه نفت و ثبوت قیمت دو دلار در بازار تا هزار و نهصد و هفتاد و در جبهه ی دوم، دریافت حق سهم بیش تری از نفت صادراتی که کم تر از پنجاه در صد بود. زیرا تر است های نفتی، از صدی از بهای هر بشکه نفت را از بابت هزینه ی اکتشاف، استخراج و بهره برداری بر می داشتند و مازاد را تقسیم می نمودند. البته پس از نیل به این آماج، یعنی حذف هزینه ی بهره برداری، تلاش برای دریافت حق مالکیت به میان آمد!

در آمریکا که مالکیت بر نفت و منابع زیر زمینی از آن صاحب زمین است، سواک پنجاه در صد سهمیه مالیات دولتی، حق مالکیت سنتی دیرینه دارد و مالکین خصوصی زمین های کشاورزی و یا مراتع مورد بهره برداری تر است های نفتی هم به نوبه ی خود حق مالکیت بر می دارند و کشورهای عضو اوپک، که خود مالک زمین محسوب می شوند و منابع زیر زمینی از آن دولت ها، چند دهه از این حق بی بهره بودند

در واقع کارتل اوپک تشکیل شد تا بازار نفت خام را کنترل کند و صادرکننده گان نفت خام در برابر تر است های پر قدرت نفتی، سهم عادلانه ای دریافت دارند. اما با خودداری کشورهای مانند مکزیک، نروژ و اتحاد شوروی پیشین که جای خود را به روسیه، قزاقستان، ترکمنستان و آذربایجان سپرده، کانادا، سودان جنوبی، آنگولا و برونئی، از پیوستن به اوپک، کارتل فروشنده گان نفت خام را به میزان زیادی ناتوان ساخته و حال آن که کارتل خریداران نفت، با ترکیبی از هفت خواهران مشهور پیشین و شش خواهران کنونی که خریدار نفت هر دو جریان اوپک و غیر اوپک هستند و به دو قدرت بزرگ جهانی، ایالات متحده ی آمریکا و بریتانیا پشت دارند، با وجود گسترده گی بازار، پدید آمدن چند رقیب کوچک و معاملات پایاپای صادرکننده گان نفت خام با خریداران، هنوز هم آسیب پذیری کم تری دارند.

اختلاف سیاسی کشورهای نفت خیز عضو اوپک هم به نوبه ی خود مزید بر علت است. در یک دوره ای ده ساله در زمان شاه، این اختلاف بین کشورهای تندرو و محافظه کار عرب دور می زد و ایران، اندونزی و ونزویلا نقش میانجی را داشتند و با انقلاب ایران و روی کار آمدن جمهوری اسلامی، که جنگ ایران و عراق یکی از پی آمدهای شوم آن بود، به مدت دو دهه، کشاکش جمهوری اسلامی ایران با رژیم بعثی عراق و کشورهای عربی حوزة خلیج فارس، هر دو جانب برای تامین هزینه های جنگی و تسلیحات نظامی خود، آن چنان بر

طبل رقابت قیمت شکنی می کوبیدند که به گفته ی بیژن زنگنه وزیر نفت پیشین و کنونی جمهوری اسلامی، نفت را به بهای هر بشکه هفت دلار می فروختند.

ناسازگاری کنونی عربستان برای کاهش نفت تولیدی را هم از همین موضع باید نگریست! زیرا عربستان، نسبت به ایران از ذخایر ارزی کافی برخوردار است و با کاهش بهای نفت آسیب پذیری جمهوری اسلامی و دیگر کشورهای عضو اوپک را ندارد، اگر چه پشت ساز و کار عرضه و تقاضا موضع گرفته و ادعا دارد که می خواهد با انباشت بازار و کاهش بهای نفت خام، تولید کننده گان نوپای آمریکائی را از میدان به در کند. اما بی گمان، آماج اصلی کارشکنی عربستان، که تن به کاهش میزان تولید خود و هم آهنگی با دیگر اعضای اوپک نمی دهد، در درجه ی نخست، آسیب رساندن به جمهوری اسلامی است تا با کاهش درآمدهای نفتی، ناتوان از تامین هزینه جنگ برون مرزی، دست از بلند پروازی و مداخله در امور کشورهای عربی برداشته، از رقابت در تداوم جنگ شیعه و سنی که یک وجه آن عربستان است، باز ماند و در درجه ی دوم در هم آهنگی با ایالات متحده ی آمریکا است برای از پای در آوردن روسیه در مساله اوکراین و رژیم ونزوئلا که گرایش سوسیالیستی دارد، ایفای نقش نماید.

"زکی یمانی" وزیر پیشین نفت عربستان که بیش از سی سال سیاست نفتی این کشور را رقم می زد، هم واره بر ثبات قیمت نفت خام و کنترل میزان نفت در بازار توسط اوپک" سازمان کشورهای صادرکننده ی نفت خام" و خودداری از افزایش بی رويه بهای نفت صادراتی آن چنان پافشاری می نمود، که گاه و بی گاه از جانب رژیم شاه هم مورد انتقاد قرار می گرفت تا چه رسد به رژیم های تندرو عرب در دهه ی هفتاد! این پافشاری زکی یمانی به عنوان نماینده تام ال اختیار عربستان به اندازه ای بود که اعضای اوپک را به بازها و کیوترها تقسیم می نمودند و زکی یمانی با تکیه بر دیگر امیرنشینان نفتی خلیج فارس، کویت، ابوظبی و قطر نماینده ی رسمی کیوترها تلقی می شد.

پافشاری زکی یمانی با توجه به زیر ساخت اقتصادی و اجتماعی نظام های بوسیده و دیکتاتوری های فاسد فرمان روا بر کشورهای صادر کننده ی نفت خام چندان بی پایه نبود. زکی یمانی که خود در کنار "فهد" ولیعهد وقت و دیرتر یا پسین ها، پادشاه عربستان، فاسد ترین شخصیت عربستان و جهان عرب به شمار می رفت، به راستی استدلال می کرد که افزایش بهای نفت، در گام نخست، هزینه ی تولید را در کشورهای صنعتی بالا می برد و با بالا رفتن هزینه ی تولید، اعضای اوپک، به عنوان وارد کننده ی کالا و ماشین آلات صنعتی غرب، می باید بخشی از دلارهای دریافتی را از این بابت باز پرداخت کنند و برای دلارهای مازاد هم، چون محل هزینه های چندان نداشتند، برای آنان جز افزایش فساد، سودی در بر ندارد.

آن چه را که شیخ نفتی به روشنی به زبان می آورد و بی گمان نمی توانست از دید او پنهان مانده باشد، افزایش دامنه ی فساد ی بود که با افزایش نجومی بهای نفت صادراتی، تار و بود اشرافیت نوپای عربستان، شیخ نشین ها و دیگر کشورهای نفتی جهان و به ویژه، ایران را در بر می گرفت و آن چه که به ذهن شیخ خطور نمی کرد و یا اجازه نداشت آشکارا بر زبان جاری سازد، میدان دادن به تراست های بزرگ نفتی بود برای گسترش بورس بازی، دست به دست شدن محموله های نفتی بر روی دریاها و یا ترمینال ها، تا جایی که یک محموله نفتی از منبع تا مقصد چند بار دست به دست می شد و بر سودهای کلان ناشی از ذخیره های نفتی و قراردادهای پیشین افزوده می شد! و آن گاه، تراست ها پس از انباشتن سودهای کلان، با خودداری از خریدهای کلان و قراردادهای دامنه دار و بلند مدت، کاهش بهای نفت را تحمیل می کردند، به بیان روشن تر، تحمیل دوره ای افزایش بهای نفت بر مصرف کننده گان و سقوط دوره ای و مرحله ای بهای نفت به زیان صادرکننده گان!

نفت و جهان سوم

جهان سوم در دوران جنگ سر و شرایط پس از پایان جنگ سرد، به اعتبار درجه ی پیش رفت اقتصادی و ملاک درآمد سرانه مطرح بود و نه به اعتبار بلوک بندی های سیاسی و نظامی، و ایستادن در میان دو قطب رقیب! البته ملاک درآمد سرانه، جدای از چه گونه گی توزیع درآمد ملی و برخورداری شهروندان هر کشور از درآمد ملی! در دورانی که هنوز هم کم و بیش برقرار است، کشورهای پیش رفته ی سرمایه داری، جهان اول نام گذاری می شد، بلوک

سوسیالیستی اروپای خاوری جهان دوم! و عقب مانده تر از آن ها، به ملاک میزان درآمد سرانه، جهان سوم!

افزایش بهای نفت در گام نخست، فاصله ی شمال و جنوب، یا کشورهای ثروت مند و فقیر را چند برابر ساخت. شماری از صادرکننده گان نفت به ارز هنگفتی دست می یافتند و کشورهای صنعتی با افزایش کالاهای صادراتی خود، این ذخیره مازاد ارزی را از کف آنان می ربودند و این افزایش شتابان، بهای کالا و خدماتی صادراتی برای جهان سومی های فاقد نفت کمر شکن بود.

همان طور که شیخ سعودی استدلال می کرد کشورهای صنعتی پیش رفته، فزونی هزینه ی پرداختی نفت خام را بر کالاهای تولیدی خود سرشکن می کردند و در این میان، سر کشورهای تک محصولی جهان سوم که وارد کننده ی نفت بودند و شماری از کشورهای در حال توسعه ی چند محصولی مانند برزیل، آفریقای جنوبی و هند بی کلاه می ماند. زیرا افزایش بهای مرحله به مرحله ی نفت خام صادراتی در دهه ی هفتاد و هشتاد سده ی بیستم، کشورهای تک محصولی جهان سوم را آن چنان از هم دیگر جدا ساخت و آن چنان شکافی بین کشورهای فقیر و غنی جهان سوم پدید آورد که از تقسیمات چهار جهانی دم می زدند، جهان سومی های نفتی ثروت مند و جهان سومی های فقیر فاقد نفت! زیرا متناسب با افزایش بهای نفت، بهای مس، سرب، قلع، نیکل، بوکسیت، آلومینیوم، یا فراورده های کشاورزی از نوع قهوه، چائی، شکر، برنج، کاکائو، کاتوجو، توتون، پنبه، کتان و فراورده های دامی .. نتوانست افزایش یابد. تا آن جا که صندوق اعانه ی اوپک و پرداخت بلاعوض کشورهای نفتی به این صندوق هم نتوانست باری از دوش چند دوجین از کشورهای فقیر آسیا و آفریقا بر دارد به ویژه کشورهایانی از نوع یمن، افغانستان، اتیوپی که تک محصولی هم نبودند، تا کالائی برای صادرات داشته باشند و چون قرار داد بلند مدت نفتی هم نداشتند، وابسته به دریافت های تک محموله ای بودند، که در شرایط افزایش بها، بیش ترین زیان ممکن را می بایستی بر دوش بکشند. دو کشور پاکستان و بنگلادش هم وضعیت به تری نداشتند و برای چند دهه از گردونه ی پیش رفت بازماندند!

در دور اخیر هم که بهای نفت، به یک باره و شتابان، فزونی گرفت باز هم این کشورهای زمین خورده ی پیشین است که قربانی این بورس بازی می شوند. زیرا آن هائی که کالائی برای عرضه دارند، کم و بیش به نسبت گرانی سوخت و یا کالای واسط ناشی از ترکیبات نفت، بر بهای کالای صادراتی خود می افزایند و آنانی بازنده هستند که کالای در خور توجهی برای عرضه و یا صادرات ندارند.

پی آمدهای افزایش بهای نفت

افزایش بهای نفت خام در یک دوره ی کوتاه سه ساله از کنفرانس اوپک در تهران در 1970 تا جنگ اعراب و اسرائیل در 1973 از دو دلار به ده تا دوازده دلار، و در جریان تحریم نفتی اروپا از جانب اروپا و هم در جریان انقلاب ایران، به سی و پنج تا چهل دلار، دگرگونی های شگفتی در عرصه ی کاوش نفت، تولید صنعتی، رشد اقتصادی، و نیز عرصه ی سیاسی جهان پدید آورد.

در عرصه ی کاوش نفت، همان طور که اشاره شد تراست های نفتی منابع خود را گسترش دادند و به سرمایه گذاری های کلان در فلات قاره و مکان هائی روی آوردند که در گذشته های نه چندان دور مقرون به صرفه نبود، از جمله در مناطق قطبی، در آلاسکا و کانادا، در دریای شمال، نروژ و بریتانیا، در خلیج مکزیک، آمریکا و مکزیک، در آفریقا، کنگو، انگولا و سودان!

در دور اخیر هم که بهای نفت خام رشد شتابان نمود، سوای کاربرد شیوه های تازه در آمریکا که به آن اشاره خواهد شد، تمایل به سرمایه گذاری در اکتشاف نفت برزیل، آرژانتین و کوبا هم که در حوزه دریائی خود، منابع بکری در اختیار دارند، فزونی گرفته و چندان هم دور از ذهن نیست که یک چشمه از تلاش آمریکا برای عادی سازی مناسبات سیاسی با کوبا در همین رابطه باشد، کما این که پافشاری بریتانیا برای نگه داری قهرآمیز جزیره آرژانتینی فالک لند یا بالدینوس در کنار مرزهای این کشور با جمعیت سه هزار نفره ی مستعمره نشین، بر سر ذخایر نفتی آن است.

دومین دگرگونی اقتصاد جهانی را باید در عرصه ی صنعت خودرو سازی دانست. روی آوردن به تولید خودروهای کوچک و کم مصرف، دامنه ی رقابت را آن چنان بالا برد که ایالات متحده ی آمریکا بازار خودرو را که بی گمان شاخص ترین و سودآورترین رشته ی تولید صنعتی نیمه دوم سده بیست ام به شمار می رود، حتا در درون مرزهای خود و کانادا و مکزیک که تیول آن به شمار می روند، به سود

تراست های بزرگ خودرو سازی اروپا (آلمان، فرانسه، ایتالیا) و آسیا (ژاپن و کره جنوبی) از دست داد. زیرا صنعت خودرو سازی ایالات متحده ی آمریکا با توجه به تولیدات نفت داخلی و ذخیره ی بلند مدت نفتی که می توانست بهای نفت مصرفی را در درون مرزهای خود هم چنان ارزان و ثابت نگه دارد، در بدو امر، به واکنش جدی وا نداشت. و صنایع خودروسازی آمریکا و حتا بریتانیا در اروپا، آن گاه خطر را دریافتند و به دست و پا افتادند که کار از کار گذشته و بخش مهمی از بازارهای شان را در داخل و خارج از دست داده بودند و نیازمند چهار دهه تلاش بود تا بار دیگر، با بهره مندی از فن آوری خودرو سازی ژاپن یا کشورهای اروپایی، رونقی پیدا کنند.

شوروی پیشین و دیگر کشورهای اردوگاه سوسیالیستی هم که جای خود دارند زیرا صنایع سنگین اروپای خاوری هم چنان متکی به زغال سنگ بود و به سبب حجم اندک خودرو در این کشورها، بنزین و گازوئیل نسبت به اروپای غربی و حتا آمریکا ارزان تر بود و در نتیجه در پی مدرن سازی نبودند و در عرصه ی خودرو سازی هرگز سر بلند نکردند. و یک پایه ی لنگی اقتصادشان در عرصه ی رقابت های جهانی همین بود که در مهم ترین رشته ی صنعتی نیمه ی دوم سده ی بیستم، یعنی صنعت خودرو سازی، صنایع الکترونیک، صنایع مصرفی، خانه گی، شیمیائی، پتروشیمی و ... جای پائی نداشتند.

در خصوص دامنه ی رشد صنعتی و مدرنیزه شدن صنایع یک وجه بارز اروپای غربی پس از جنگ همین بود که زغال سنگ در بسیاری از زمینه ها، جای خود را به سوخت نفت و گاز داد و کشورهای اروپای خاوری و شوروی پیشین تکان نمی خوردند. البته اکتشاف منابع و ذخایر غنی نفت و گاز هم به سهم خود در کنار فروش طلا، ارز مورد نیاز شوروی ها را تامین می نمود و رونق کاذب دوران برژنف با پشتوانه ی نفت گران قیمت بود و رکود دوران گورباچف و یلتسین ناشی از شکست بهای نفت!

اگر روسیه ی تحت فرمان روانی پوتین هم در یک دهه ی گذشته، نفسی کشیده است بی گمان به صعود بهای نفت بر می گردد کما این که کاهش بهای نفت کمر اقتصاد این کشور را که زیر فشار تحریم غرب دست و پا می زند، خرد کرده است.

سومین عرصه ی اقتصادی افزایش بهای نفت، گرمی بازار صنایع نظامی و قراردادهای نجومی خرید و فروش سلاح بود که در پرتو تداوم جنگ سرد و رقابت های منطقه ای زمینه ی مناسبی داشت.

تشویق دولت های امپریالیستی از وابسته گان خود و رژیم های دست نشانده برای سفارش های کلان نظامی! به سبب وابسته گی، شماره از کشورهای صادرکننده ی نفت خام به قدرت های امپریالیستی، می بایستی سهم مهمی از دلارهای نفتی از کانال خرید سلاح های مدرن به کشورهای متروپل برگردانده می شد. یک شیوه ی برجسته در این زمینه، اجرای طرح هائی بود که با وساطت کارشناسان نظامی و دلانان شرکت های بزرگ تسلیحاتی، در سمت مشاوران امنیتی و نظامی تهیه و به اجرا در می آمد.

آمریکای تحت رهبری نیکسون، از جمهوری خواهان که به ترین مناسبات دوستانه را با رژیم شاه داشت؛ به تائید اسداله علم، وزیر دربار شاهنشاهی، تا سال هفتاد و یک، هزار نبود یک وام فوق ال عاده ی یک صد و پنجاه میلیون دلاری برای خرید تجهیزات نظامی در اختیار ایران بگذارد، پس از افزایش بهای نفت خام صادراتی، با رژیم شاه قرار داد پیش فروش دوازده میلیارد دلاری بست تا سواک صدور انواع سلاح ها و تجهیزات نظامی، هواپیماهای مدرن اف 16 را که در ده سال آینده تولید خواهد شد به شاه تحویل دهد. و البته که عمر رژیم شاه بقا ننمود و ایالات متحده ی آمریکا، پس از چهل سال، هنوز هم نه هواپیماها و تجهیزات مدرن نظامی را تحویل داده است و نه وجوه دریافتی و بهره رسمی آن را بازپرداخت نموده است!

در کنار رژیم شاه، که سمت افتخاری ژاندارمی خلیج فارس را یدک می کشد و جزیره ی ثبات خاورمیانه تلقی می شد، عربستان و دیگر شیخ نشین های حوزه ی خلیج فارس هم به نوبه ی خود، سرکشیه شدند و در رقابت با ایران و هم ترس از رژیم بعثی عراق که بر کویت ادعای مالکیت داشت، مانند ایران قرار دادهای گزاف به امضا رساندن و به پرداخت سفارش هائی تن دادند که بالاتر از کارائی نظامی آنان بود. با ونزوئلا، اندونزی، اکوادور و نیز دیگر کشورهای نفتی مانند مکزیک و نروژ که هر دو ناوابسته به اوپک بودند هم، همین بساط برقرار بود و قراردادهای فروش سلاح و اعزام مشاوران نظامی به آن ها امری جاری تلقی می شد.

در پنج سال گذشته هم که بار دیگر بهای نفت خام در بازارهای جهانی فرونی یافت و از صد دلار بالا زد، همان سیاست یک بار دیگر

به اجرا در می آید نمونه، باراک اوباما دموکرات، با عربستان قرار شصت میلیارد دلاری و با دیگر شیخ نشین های حوزه ی خلیج فارس قرارداد بیست میلیاردی به امضا می رساند تا هواپیما، تانک و تجهیزات نظامی مدرن را در ده سال آینده به آنان تحویل دهد. چه در آن دوره و چه در این دوره، سهم فرانسه، بریتانیا و آلمان هم از این گنج باد آورده کم نبود. میراژهای فرانسوی، در عراق و لیبی، جای گزین میگ های ساخت شوروی می شدند و چیفتن های انگلیسی و لئوپاردهای آلمانی، با قیمت های نجومی، جایگزین تانک های ارزان قیمت روسی، و این کشورها، هم چنان بخش مهمی از بازار پر رونق تسلیحاتی خاورمیانه را در اختیار دارند. آخرین نمونه قرارداد فروش هشت صد تانک لئوپارد دو ساخت صنایع تسلیحاتی آلمان به عربستان است. عربستانی که در ارتش اش هشت صد راننده ی خودی هم ندارد! برای دریافت این هشتصد فروند یا دستگاه تانک، هجده میلیارد یورو می پردازد.

در عرصه ی رقابت غرب و شرق در دوران جنگ سرد، یک وجه بارز رقابت اقتصادی و تنها وجهی که کشورهای اردوگاهی، به ویژه اتحاد شوروی مطرح بودند، تولید سلاح و بازار اسلحه بود که غربی ها توانستند در پرتو افزایش دلارهای نفتی، بازار کشورهایانی از نوع الجزایر، لیبی و عراق را بی واسطه، و کشورهای سودان، سومالی و از همه مهم تر مصر را با واسطه و تامین هزینه از جانب کشورهای نفت خیز حوزه ی خلیج فارس از آن خود سازند.

سیاست تسلیحاتی آمریکا، در خاورمیانه عربی نمونه است. این کشور سلاح های مدرن و پیش رفته را در برابر دریافت دلارهای ذخیره ی کشورهای نفتی، از زرداد خانه ی خود خارج و به کشورهای خریدار ارسال می دارد تا خود به هنگام ضرورت از دپوی آنان بردارد و علیه این یا آن کشور عربی دیگر به کار بندد.

در جریان دو جنگ علیه عراق، در سال نود و یک و بیرون راندن از کویت و در جریان اشغال و سرنگونی رژیم صدام در دوهزار و سه، قطر پای گاه اصلی و ستاد رهبری جنگ بود و آمریکا از پای گاه های نظامی خود در عربستان و قطر و تسلیحات نظامی این دو کشور، علیه عراق بهره می گرفت. در جنگ داخلی لیبی و جنگ کنونی سوریه هم، قطر هم چنان پای گاه آموزش نظامی مخالفان است که با هزینه و تسلیحات خود به نماینده گی از ایالات متحده انجام می دهد. همان طور که در دو دهه جنگ داخلی افغانستان، امکانات مالی، تدارکاتی، آموزشی و نظامی، به نماینده گی از جانب آمریکا توسط قطر، عربستان و دیگر شیخ نشین ها در اختیار ال قاعده و دیگر جریان های اسلامی که به گروه های جهادی و جنگ سالاران شهرت داشتند قرار می گرفت.

در وجه سیاسی، کشورهای نفت خیز عرب اگر چه توانستند با تحریم کوتاه مدت کشورهای اروپایی و خودداری از فروش نفت به این کشورها، از نفت به عنوان یک سلاح سیاسی بهره برداری نموده، در سیاست پشتیبانی یک جانبه ی این کشورها از اسرائیل و ادامه ی اشغال بقایای فلسطین، تعدیلی به سود حل مسالمت آمیز مساله فلسطین و به رسمیت شناسی دوفاکتوی سازمان آزادی بخش فلسطین به وجود آورند. اما از آن جا که وابسته گی سران عرب به کشورهای امپریالیستی فراتر از گمان و وهم است، این تعدیل کوتاه مدت به جائی نرسید و هنوز هم حل مساله فلسطین در گرو الزام اسرائیل به پذیرش امر صلح و عقب نشینی به پشت مرزهای شصت و هفت است که رهبران اسرائیل به بهانه های گوناگون از اجرای آن سر باز می زند و به دنبال دگرگونی هائی که با مداخله مستقیم و همه جانبه ی آمریکا و اروپا در کشورهای عربی پدید آمده، اندک دست آوردهای تحریم را هم بر باد رفته باید دانست. زیرا جهان عرب آن چنان متلاشی شده، که مساله ی فلسطین و صد سال جنایت صهیونیست ها در فلسطین و کشورهای همسایه ی در سنجش با آن به حساب نمی آید.

شاه و دلارهای نفتی

بازتاب افزایش بهای نفت خام در بازارهای جهانی، در دهه ی هفتاد، بیش از هر کشور دیگری، ایران و رژیم عراق در فساد شاه را به لرزه در آورد. در بدو امر با پنج برابر شدن بهای نفت خام از قرار هر بشکه دو دلار به مرز دوازده دلار و در جریان جنگ اکتبر 73 اعراب و اسرائیل به رقم نجومی سی و چند دلار، شاه برای استحکام رژیم خود، سیاست بدل و بخشش های شاهانه را پیش گرفت و بخش مهمی از ارز باد آورده را به باد غارت داد. در چند شرکت ورشکسته، از جمله در شرکت هواپیمائی "پان امریکن" و "کروپ" آلمان که وسایل منزل می ساخت، سرمایه گذاری نمود.

توانست از این بحران به بحران دیگری گذر کند، بازی در توفان و غرق شدن در بحران تا به کی؟ تا به چندی؟

نفت و نوسان بازار

پس از دو دهه که بر نفت صادراتی جهان چوب حراج می زدند، با تشدید بحران داخلی عراق و از دور خارج شدن سهمیه صادراتی این کشور از بازار نفتی، دگرگونی سیاسی در ونزوئلا و روی کار آمدن هوگو چاوز انقلابی که برای افزایش و ثبات بهای نفت دست به اقداماتی زد و دو کشور روسیه و مکزیک را هم برای کنترل میزان نفت صادراتی با او یک هم راه ساخت و نیز یک دهه رشد فزاینده اقتصادی کشورهای بزرگی مانند چین، هند، برزیل و آفریقای جنوبی، که میزان سوخت مصرفی را شتابان بالا می برد، و نیز کاهش برابری دلار در برابر یورو اروپایی و دیگر ارزهای معتبر جهان، مجموعه ای شرایطی دست به دست هم داد، تا ورا رکود اقتصادی و کاهش مازاد نفت وارداتی کشورهای متروپل سرمایه داری، قیمت نفت خام در بازارها فوران نموده به رقم درخورد توجه بالای صد دلار برسد و بیش از سه سال بر روی صد دلار ثابت بماند.

اما نفت صد دلاری هم ثباتی نداشت و افزایش فورانی بهای نفت، چون فواره ای آب سرنگون شد و به ناگهان و به یکباره، شتابان تر از بالا رفتن خود، پائین آمد و طی چند هفته، بار دیگر به مرز رسمی چهل و پنج دلار، پیش از اوج گیری رسید و همه ای کشورهای صادرکننده ای نفت خام را با کسر بودجه دولتی، از ادامه ای برنامه های عمرانی و تعهدات جاری داخلی و بین المللی باز داشته است.

در سال جاری با کاهش بهای نفت، از کشور کوچک بحرین و دیگر امارات عربی تا عربستان سعودی، ایران، ونزوئلا، نیجریه، روسیه و .. با کسر درآمد و تامین منابع ارزی رو به رهستند و چشم انداز دیگری جز پناه بردن به وام بانکی در پیش روی ندارند. زیرا احتمال افزایش بهای نفت خام و بازگشت به دوران طلائی صد لاری در آینده ای نزدیک به چشم نمی آید.

تجربه ای دهه ای هفتاد و استیصال بریتانیا و آمریکا از افزایش نسبی و معتدل بهای نفت از دو دلار به پنج دلار و اندک زمانی دیرتر به ده دلار و دوازده دلار، این پندار را رایج ساخته، که افزایش و کاهش بهای نفت خام بیش از آن که اقتصادی باشد و به دو مولفه ای اساسی ساز و کار اقتصادی یعنی عرضه و تقاضا نسبت داشته باشد، مساله ای است سیاسی و در پیوند با سیاست های مالی و اقتصادی امپریالیسم آمریکا و بریتانیا گره خورده، که با تراست های نفتی در پیوند تنگاتنگ هستند.

این پندار از آن جا بیش تر قوت می گیرد، که اوپک، سازمان صادر کننده گان نفت خام در برزخ کنونی فلج است و عربستان که به عنوان بزرگ ترین صادرکننده ای نفت خام اوپک و جهان، با صدور دوازده میلیون بشکه نفت در روز، در ده سال گذشته نقش تعدیل بازار را بر عهده داشته و با کاهش و با افزایش به موقع میزان نفت صادراتی خود بر ثبوت بازار و ثبات نسبی قیمت ها سایه انداخته است، حاضر به ایفای نقش خود و کاهش میزان تولید خود و یا ادامه ای هم کاری، برای کاهش تولید نیست و بر رقابت اقتصادی پای می فشارد تا به ادعای خود تولید کننده گان خرد آمریکائی را از پای بر آورد.

اگر ادعای بیژن زنگنه، وزیر نفت جمهوری اسلامی را باور کنیم که میزان نفت مازاد بر درخواست در بازار هفتصد، هشتصد بشکه نفتی است که به شیوه جدید "فراکینگ" در آمریکا استخراج و وارد بازار می شود، خودداری عربستان از هم کاری با دیگر اعضای اوپک را را نمی توان چندان جدی و موثر دانست. زیرا کاهش این رقم و سرشکن ساختن آن بین کشورهای عضو اوپک که روزانه سی میلیون بشکه نفت صادر می کنند رقم کوچکی است و ورا عربستان دیگر اعضای اوپک می توانند داوطلبانه از میزان صادرات خود بکاهند! اما چرا دست به کار نمی شوند و با کاهش این میزان از نفت صادراتی خود، توانی در بازار عرضه و تقاضا پدید نمی آورند، پرسش برانگیز است و از این روی، چندان باور پذیر نیست که مازاد عرضه بر تقاضا را، به همین هفت صد، هشت صد هزار بشکه در روز نسبت دهیم و بیست کشور صادر کننده ای نفت جهان، را ناتوان از کاهش این میزان از عرضه ای نفت بدانیم.

باید دانست که گنجایش ذخیره و نگه داری نفت در جهان محدود است، ظرفیت ترمینال های نفتی، نفت کش های غول پیکر، پالایش گاه و حنا، معادن تخلیه شده ای زغال سنگ قابل برداری برای انباشت نفت! بنابراین باید از کاهش درخواست و یا تقاضا دم زدونهاز

شاه در هم سوئی با ملاک فیصل پادشاه عربستان، به نماینده گی از امپریالیسم آمریکا بخشی از هزینه ای باز خرید مصر سادات و سومالی زیادبارة را پرداخت نمود تا آن ها را از اتحاد شوروی و اردوگاه سوسیالیستی پیشین جدا ساخته، به جرگه ای کشورهای غربی به پیوندند و نیز هزینه ای جنگ عمان علیه جنبش انقلابی ظفار را بر عهده گرفت و در کنار همه ای آن ها، کمک های بلاعوض به اردن هاشمی و شخص ملک حسین، مراکش و شخص سلطان محمد، گینه، افغانستان و پاکستان را باید نام برد که به توصیه ای مشاوران آمریکائی و به نماینده گی از جانب کشورهای امپریالیستی انجام می داد. سوای این گشاد دستی باید از سپرده های بدون بهره، یا وام های بدون بهره به فرانسه و بریتانیا یاد نمود!

دولت هویدا هم به سهم خود با ایجاد طرح های پرهزینه، طرح هایی که بیش تر تالی فساد بود و زمینه ساز غارت گری؛ بیش از آن که در خدمت جذب نیروی بی کار، ایجاد اشتغال و سیاست تورم زدائی باشد، با طرح های خود تورم نجومی پدید می آورد. و در عین حال با توزیع ناعادلانه ای درآمد هنگفت ناشی از غارت نفت، شکاف طبقاتی، جامعه ای نا هم گون را ن ژرف تر می ساخت.

ورود بی رویه کالاها و فراورده های خارجی، تولید سنتی و خرد را در درون کشور از میان بر می داشت و سیل مهاجران از روستاها و شهرهای کوچک به سوی پایتخت و دیگر شهرهای بزرگ را شتابی دو چندان می بخشید. در شرایطی که افزایش درآمد ارزی انتظارات عمومی را بالا می برد، مشکل بی کاری، تنگنای مسکن، کم بود آب آشامیدنی و برق خانه گی در شهرها و تعطیل کار در کارخانه ها و کارگاه ها به سبب نرسیدن برق، روز به روز نمود بیش تری می یافت و دولت در پاسخ گوئی به آن ناتوان تر از گذشته می نمود. حاشیه شهرها و زورآبادها چند برابر می شد و برپائی انبوه آلوئک نشین ها، و فوران جمعیتی آلوئک نشین ها، مساله ای مسکن را به یک بحران زیست محیطی مبدل می نمود.

سیل کالاها و وارداتی و انباشت کالاها در بنادر جنوب، در نبود راه آهن، فرودگاه و جاده، به ویژه کم بود وسایل باربری (کامیون)، و ترافیک سنگین جاده ها، هزینه انبارداری و کرایه کشتی هائی که ماه ها بر روی آب می ماند، بار سنگینی بود بر مصرف کننده گان و افزایش رقم تورم!

در چنین شرایطی سقوط نا به هنگام بهای نفت خام از دوازده دلار به هفت دلار و ناتوانی اوپک در حفظ قیمت های پایه، کاهش شدید درآمد ارزی کشور را در پی داشت و در سایه کاهش درآمد ارزی، با در هوا ماندن تعهدات مالی، تعطیل طرح های پرهزینه و موکول نمودن آن ها به آینده، شکست برنامه های عمرانی و اقتصادی که پنج ساله پیشین به ناچار، به پنج ساله ای پسین می پیوست، خبر از پایان بلند پروازی های دروغین می داد و به صدا در آمدن زنگ خطر سقوط رژیم شاه از جانب خودی و بیگانه!

طی ده سال، از دو ساله ای پایانی دوره ای ریاست جمهوری آخوند محمد خاتمی و هشت ساله ریاست جمهوری پاس دار احمدی نژاد، جمهوری اسلامی با فروش رسمی و غیر رسمی نفت و گاز بنا بر یک ارزیابی ساده و سطحی، سالانه نود تا صد میلیارد دلار کسب درآمد می نمود اما این درآمد هنگفت، جز افزایش تورم و تشدید شکاف جامعه ای طبقاتی، بازتاب چندانی در حوزه های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور نداشته، شرایط زنده گی کارگران، زحمت کشان و حقوق بگیران رو به وخامت نهاده، به مراتب خراب تر و خط زیر فقر پررنگ تر و پر حجم تر شده است.

در طی ده سال یاد شده، به استثنای هزینه های گراف نظامی و ماجراجویی های نظامی در منطقه، تنها از بذل و بخشش های احمدی نژاد، فربه ساختن لایه های حقوق بگیر، گسترش حقوق بگیران بسیجی و از غارت گری های همه جانبه ای باندهای مافیائی سپاه، امنیتی ها و دربار خلیفه، باید یاد نمود. اینک که بر اثر گسترش دامنه ای تحریم های اقتصادی، مالی و بازرگانی کشورهای غربی در ده سال گذشته که در کشاکش با ماجراجویی های اتمی و غنی سازی اورانیوم گره خورده و شیرازه اقتصاد کشور را از هم پاشید، آیا با کاهش پنجاه، یا شصت در صدی درآمدهای ناشی از صدور نفت و گاز صادراتی، به سرنوشت رژیم شاه گرفتار نخواهد آمد؟ و تومار زنده گی اش در یک توفان برق آسای توده ای برچیده نخواهد شد و آیا خامنه ای به عنوان رئیس باندهای مافیائی فرمان روا بر کشور، با سر کشیدن جام زهر دیگری می تواند با کنار آمدن با آمریکا، برای بقای جمهوری اسلامی مجال تنفسی بقا پیدا کند!

جمهوری اسلامی که در سه دهه ای گذشته، از بحرانی به بحران دیگری گذر نموده است، آیا می تواند خطر شورش توده ای را به تاخیر اندازد و به سلامت از باتلاق تسلیم بگذرد! به راستی خواهد

افزایش تولید! آن هم کاهش تقاضا در شرایطی که دوران رکود در آمریکا به انتها رسیده و چرخه تولید در شتاب است.

رکود مزمونی که با سیاست نظامی گری جمهوری خواهان و هزینه ی سنگین جنگ افغانستان و عراق، دولت فدرال آمریکا را از تامین بودجه ی جاری ناتوان می ساخت، اوباما را ناچار ساخت برای غلبه ی بر بحران، تامین کسر بودجه ی نجومی، پرهیز از نسبه خوری بیش تر و افزودن بر رقم بدهی های دولتی که از مرز ده تریلیون گذشته، سر چاه های نفتی را که از سه ده پیش بسته بود بردارد و با دریافت سهمیه از نفت بشکه ای صد و بیست و پنج دلار، به تراسست های نفتی اجازه دهد برای مصرف داخلی به بهره برداری بیش تر از نفت داخلی بپردازند و با کاهش میلیویی نفت وارداتی، بازار جهانی را اشباح سازند.

اگر چه قصد ایالات متحده در بدو امر، قصدی است اقتصادی و برای تامین بخشی از مالیه کشور، اما به زودی رنگ سیاسی می گیرد. زیرا قربانی کاهش بهای نفت خام کنونی، بیش از همه، سه کشور روسیه، ونزوئلا و ایران هستند که هر کدام به نحوی با ایالات متحده ی آمریکا و هم پیمان اش در غرب و در منطقه در گیری دارند.

روسیه با کاهش سالانه ی یک صد میلیارد دلاری و برقراری تحریم های اقتصادی غرب از برنامه نوسازی اقتصادی و توسعه ی صنایع صادراتی بازمانده، ونزوئلا، از یک سوی با کاهش بهای نفت و کاهش درآمد سالانه مواج است، از سوئی دیگر با تحریم خرید نفتی آمریکا که از خرید روزانه هشتصد هزار بشکه ی آن سر باز می زند و از سوئی در شرایط فشار مالی و دامنه ی بحران اقتصادی، با فشار اپوزیسیون آمریکائی، در درون کشور دست به گریبان است که در شرایط کارشکنی شرکت های آمریکائی با خودداری از تعهدات خود و صدور کالای ضروری شهروندان، زمینه ی رشد یافته اند و جمهوری اسلامی سوای زبان های ناشی از کاهش بهای نفت، به سبب ادامه ی تحریم های غرب می باید با تورم پنجاه درصدی و بحران اقتصادی دست و پنجه نرم کند و در کنار آن تامین هزینه های گزاف مداخله ی نظامی در کشورهای منطقه را بر دوش دارد.

با وجود همه ی این واقعیت ها، اگر چه با کشف روش فراکنک و استخراج نفت با شوک گاز و شن، شمار انبوهی از کشاورزان آمریکائی با دریافت حق مالکیت از چاه های نفت و گاز در کوتاه مدت میلیون شده اند و به شمار میلیونرهای آمریکا و جهان پیوسته اند و هم این که به آسانی و با هزینه ای کم تر و روشی ساده تر با چرخه های کم هزینه، به استخراج نفت می پردازند و راه را برای بهره مندی کانادا و کشورهای اروپائی از این شیوه ی فراهم آورده اند. اما این شیوه به سبب ویرانی محیط زیست و وارد ساختن گازهای سمی به هم راه نفت و گاز استخراجی به فضای حیاتی و آلوده ساختن آب های زیر زمینی، سخت مورد انتقاد است. آن چنان که باراک اوباما رئیس جمهور آمریکا به ناچار مقرر داشت شرکت های نفتی باید از آلوده گی هوا و زمین اجتناب کنند و اجرای این مصوبه که با اعتراض شرکت های نفتی رو به رو شد، هزینه تولید فراکنک را بالا می برد.

آن چه که بر بعد سیاسی بودن نوسان قیمت نفت می افزاید این است که اوج گیری بهای نفت هم زمان است با رکود تاریخی ده ساله ی اخیر آمریکا و چند کشور مهم اروپائی، آلمان، بریتانیا، فرانسه، ایتالیا، اسپانیا و چند کشور صنعتی و نیمه صنعتی دیگر که در سال دو هزار و هشت به اوج خود می رسد و کاهش یک باره ی بهای نفت خام صادراتی هم زمان است با سپری ساختن دوران رکود و پدید آمدن فرایند رشد دوباره ی اقتصادی در دوهزار و چهارده!

اگر چه کشور آلمان، ژاپن و تا حدودی بریتانیا، دوران رکود را به زودی و در کوتاه مدت پشت سر نهادند و اوضاع فرانسه، ایتالیا و چند کشور اروپائی دیگر، رو به بهبود است و آمریکا هم مانند آلمان، ژاپن و بریتانیا، از سال گذشته به دوران رشد و باز سازی اقتصادی باز گشته است، در نتیجه نوسان قیمت نفت و گاز در چند ماه گذشته را نمی توان به حساب رکود اقتصادی گذاشت و هر چند نوسان بهای دلار در میزان در صدی د نوسان قیمت نفت تاثیر دارد اما کاهش بهای نفت خام را همان طور که اشاره شد باید نشانه ای دانست از پی آمد چاره گری چند سال گذشته ی دولت آمریکا برای غلبه بر رکود مزمونی که با از کار باز ماندن انبوهی از یگان های تولیدی و خدماتی، بیکاری میلیویی، خانه خرابی میلیویی و به روز سیاه نشاندن میلیویی آمریکائی با خود داشته است و اگر چه افزایش بهای نفت طی پنج سال گذشته، در ارکان کشورهای اروپائی لژه برانداخته، اما با کاهش دوباره ی بهای نفت، آنان شرایط مناسب تری برای غلبه ی بر رکود به دست آورده اند لبه ی شمشیر به سوی صادرکننده گان بر گشته است.

= پیوندها =

سایت راه کارگر

www.rahekaregar.com

سایت ساده سازمان ویژه اینترنت کم

سرعت و برای ایران :

<http://rahekaregar.com/index1.php>

ایمیل سایت

site@rahekaregar.com

روابط عمومی

public@rahekaregar.com

رادیو- تلویزیون برابری

www.radiobarabari.com

ایمیل رادیو

info@radiobarabari.com

ایمیل تلویزیون برابری

info@barabar.tv

تلفن 49 - 511- 2617492

علیه ستم جنسیتی

www.asj-iran.com

راه کارگر خبری

www.rahekaregarnews.com

ایران بولتن (انگلیسی)

www.iran-bulletin.org

نشر بیدار (تنوریک)

www.nashrebidar.com

مجله آوای زن

www.tvs.se/womensvoice

رادیو همبستگی (سوند)

<http://radiohambastegi.net>

توجه : مواضع عمومی سازمان ما در بیاتیه ها، مصوبات واسناد با امضای نهاد های سازمان طرح میشوند. مقالات با امضای فردی و یا مطالب مطروحه در مصاحبه ها لزوما مواضع سازمان ما نیستند .

پیرامون کارزار تحریم حج و امامزاده ها

دو دیدگاه : آرش کمانگر و تقی روزبه

پیرامون کمپین بایکوت حج - آرش کمانگر

سکولارهای ایران (اعم از مذهبی و غیر مذهبی) باید کارزار تحریم قبور امامان و امامزاده ها را به یک جنبش سراسری تبدیل کنند !

اینروزها به دنبال افشا شدن تعرض جنسی به دو نوجوان ایرانی در فرودگاه جده در عربستان توسط مأموران رژیم پادشاهی اسلامی عصر شتر چرانی این کشور ، موجی از بحث ها و اعتراضات ، در رسانه ها و شبکه های اجتماعی فارسی و تا حدی عربی براف افزوده است . دامنه این اعتراضات به حدی بوده که حتی تعدادی از مقامات و مراجع رژیم اسلامی ایران نیز - لافاقل در مورد ضرورت حج عمره - به شک افتاده اند . اما بخشی از معترضین با گرایشهای از منظرهای متفاوت سخن از براه انداختن کمپین بایکوت حج میکنند . همانطور که همه مردمان و از جمله مسلمانان میدانند ، قبله اول مسلمین که رو به آن نماز میخوانند : مسجدالاقصی در بیت المقدس (شهر قدس یا اورشلیم) بود . کعبه یا خانه خدای فعلی تا قبل از اسلام آوردن مردم شبه جزیره عرب - بویژه ساکنان مکه - بتخانه و محل نگه داری سه عدد از مهمترین بت های آنزمان یعنی " لات و منات و عزی " بود . در آنزمان مکه به دلیل برخورداری از مرکزیت پرستش بت های اعظم ، دارای درآمد فراوان بود و تجار و ثروتمندان و حاکمان آن شهر نظیر ابوسفیان ، اهمیت زیادی برای این منبع درآمد قائل بودند . به همین خاطر وقتی محمد و لشکریانش برای فتح مکه اقدام کردند یکی از شروط ابوسفیان و دیگر حکام مکه و کلا سرزمین حجاز این بود که قبله مسلمانان از مسجد الاقصی به مکه و کعبه ان منتقل شود . پیامبر مسلمانان نه تنها این شرط را پذیرفت بلکه ایه آورد که بر هر مسلمانی در هر گوشه ای از جهان در صورت استطاعت مالی ، واجب است که در طول عمر خود حداقل یکبار برای حج به مکه سفر کند . این حج واجب و در صورت استطاعت مالی ، اجباری را حج تمتع میگویند که در موعده و تاریخ معینی برگزار می شود و دارای مناسک گوناگونی است . اما میلیونها نفر از مسلمانان هم هستند که خارج از موعده حج تمتع ، جهت زیارت کعبه به عربستان سفر میکنند که به آن حج عمره میگویند . هر ساله فقط از ایران چند صد هزار نفر برای حج تمتع و عمره به مکه سفر میکنند که به اعتراف خود مقامات رژیم ایران فقط مخارج سالانه مربوط به حج عمره حدود شش صد میلیون دلار به حساب رژیم عربستان واریز میکند و یا در حقیقت به اقتصاد ایران ضربه میزند . اگر سفر میلیونها شهروند مسلمان کشورهای دیگر را هم اضافه کنیم در خواهیم یافت که رژیم سلطنتی اسلامی آل سعود ، میلیاردها دلار در سال فقط از مراسم حج درآمد کسب میکنند . این ولخرجی عظیم در عین حال با یک جنایت علیه محیط زیست نیز همراه است . زیرا حاجیان بر مبنای یک سنت پوسیده ، وظیفه دارند گوسفند یا حیوان اهلی را قربانی کنند . همه ساله صدها هزار از این نوع حیوانات بعد از اتمام مراسم حج قربانی می شوند و چون وسایل نگه داری کافی از آنها وجود ندارد و یا صرف نمی کند معمولا دهها هزار از آنها دفن می شوند در حالیکه بیش از هشت صد میلیون انسان در جهان و از جمله در کشورهای پرجمعیت مسلمان از گرسنگی و سوء تغذیه رنج میبرند . این جنایت مشترک علیه انسانیت ، حیوانیت و طبیعت را واجب شرعی دانسته که در صورت به جا نیآوردن آن ، فرد مسلمان را ممکن است راهی " جهنم " کند !!

جالب است بدانید که " خادمان و کلیدداران کعبه " این درآمد عظیم را عمدتاً نه صرف ساختن بیمارستان و مدرسه و جاده و توسعه اقتصادی ممالک فقیر مسلمان ، بلکه صرف ساختن مساجد و توسعه نوعی از اسلام سنتی با روایت بسیار عقب مانده وهابی میکنند که از درون ان طالبان و القاعده و داعش سربرآورده است . اما اسلام وهابی علیرغم کسب درآمد دهها میلیارد دلاری از " خانه خدا " این " خوبی " را دارند که به همین بسنده کنند و از پرستش قبور و مقبره دیگران حتی پیامبر و امام و شیخ پرهیز نمایند و حتی آنرا حرام بدانند مبادا دکان پرستش مقبره غیر ، کعبه آنها را بی رونق کند . در همین راستا است که وهابیون و برخی دیگر از شاخه های اهل سنت به شدت به شیعیان بابت پرستش قبور امامان و امامزاده ها معترضند و آنها را رافضی میخوانند . در میان این شیعیان ، رژیم ولایت فقیه ایران گوی سبقت را از همه همتایان خود ربوده است . از زمانیکه در دوره سلطنت صفویان ، مذهب رسمی کشور از تسنن به

تشیع تغییر یافت غیر از مقبره امام هشتم شیعیان در مشهد و برادر او در شیراز و معصومه در قم ، شاید فقط چند صد امامزاده و پرستشگاه وجود داشته است که طبق آخرین آمار سازمان اوقاف تا مقطع انقلاب 57 حدود سه هزار عدد بودند اما تنها در طی 36 سال حاکمیت جمهوری اسلامی ، این تعداد به حدود یازده هزار امامزاده رسیده است . رونق بازار این امامزاده های ساختگی در حدی شده که اخیراً امامزاده سیار " بیزن " را هم به آن افزوده اند . بگذریم که مسجد جمکران در اطراف قم و چاه معروف آن - که به گفته شماری از فقهای شیعه محل غیب شدن امام دوازدهم است !!! - دارد گوی سبقت نه تنها از امامزاده ها بلکه از خود امام هشتم می رباید و این مسئله در سالهای اخیر سلطان آستان قدس رضوی را به هراس انداخته است . این یازده هزار امامزاده کافی نبودند ، دهها هزار صندوق صدقات و نذورات را در همه شهرهای ایران نصب و به آنها افزوده اند تا مردم گرفتار در افیون مذهب و خرافات را بدوشند . درآمد عظیم این مقبره ها را براستی نمیتوان تخمین زد فقط سال گذشته یکی از رسانه ها آمار داد که مردم ایران سالانه حدود 60 میلیارد تومان به سوراخ این امامزاده ها می ریزند . علاوه بر آن رژیم شیعی ایران برای تقویت هر چه بیشتر متحدین خود در عراق ، همه ساله تسهیلات سفر صدها هزار زائر ایرانی را به کربلا و نجف و ... فراهم میکند تا میلیاردها هم از این طریق از سرمایه کشور به هدر رود . آنهم در حالیکه همین هفته گذشته خبرگزاری ایلنا آمار داد که حدود 15 میلیون زاغه نشین و حاشیه نشین در ایران زندگی میکنند و فقر و بیکاری بیداد میکند و حداقل دستمزد یک چهارم خط فقر تعیین شده است !!

در چنین اوضاع وانفاسایی هر مسلمانی اعم از شیعه یا سنی که نشانی از آگاهی و بشردوستی داشته باشد ، ضروری است که بیزنس عظیم شیوخ سنی و شیعه را که مصارفی جز ولخرجی ، غارت ، رواج تحجر مذهبی و تروریسم اسلامی ندارند ، تحریم کنند و مانع از سرازیر شدن دهها میلیارد دلار به حلقوم مرتجعین سنی و شیعه گردند . این میتواند و باید به یک کارزار مردمی و سراسری تبدیل شود و نه تنها ایران و خاورمیانه و شمال افریقا بلکه کل جهان را فرا گیرد . این کارزار مردمی و سکولار را باید از پیرایه های شوونیستی و نژادپرستانه و لمپنیزم برحذر داشت . متأسفانه حادثه تعرض جنسی اخیر به دو نوجوان ایرانی در عربستان ، فرصت به راسیستهای آریایی داده تا علیه مردم عرب که اکثریت آنها خود قربانی ستم سیاسی و مذهبی و استثمارگرانه شیوخ و سلاطین خویش هستند را با رکیک ترین الفاظ مورد حمله قرار دهند و کارزار را به جنگ عرب و عجم تبدیل کنند و عقده های قدیمی خویش را به جولان وادارند . غافل از اینک سرزمین ایران از دیرباز و حتی قبل از سقوط امپراتوری ساسانی بدست سپاهیان اسلام ، محل زندگی انبوه مردمان عرب در بخشهای جنوبی و جنوب غربی ایران بوده است و هم اکنون نیز دست کم دو میلیون عرب ، تحت شدیدترین ستم ها و تبعیضات در ایران زندگی میکنند و چه در دوره رژیم پهلوی و چه در دوره رژیم اسلامی از حقوق برابر بی بهره بوده اند و نه تنها شلاق شوونیسم بلکه راسیسم را نیز بر پیکر خویش احساس کرده اند .

بنابراین کارزار بایکوت حج و مقبره امامان و امامزاده ها را باید از عقده گشایی های نژادپرستانه و نیز شوخی های زشت جنسی به دور نگه داشت و آنرا از مسیر انسانیت ، سکولاریسم ، آزادی و مبارزه با خرافات و جهالت منحرف نکرد . این کمپین و جنبش علیرغم ماهیت دنیوی و سکولاریستی اش ، شرط آتیه ایست بودن و بی دین شدن را در برابر بیش از یک میلیارد مسلمان در جهان قرار نمی دهد بلکه با باورمندی استوار به آزادی اندیشه و بیان (از جمله آزادی اعتقاد یا عدم اعتقاد به دین) خواستار تبدیل شدن امر مذهب به یک امر خصوصی انسانها و بریده شدن دست مذاهب و رهبران آنها از غارت دهها میلیاردی میلیونها انسان است که در جستجوی " بهشت برین " و یا به جا آوردن صوابی ، مستبدترین ، عقب مانده ترین و متوحش ترین شیوخ سنی و شیعه را از ایران تا عربستان و ... تقویت میکنند تا با پول ناشی از فریب مردم ، جهالت را ابدی و توحش را در سراسر خاورمیانه و جهان بازتولید کنند . چرخ های این هیولا ی فاسد و چپاولگر و قرون وسطایی باید از حرکت باز ایستند و این نه تنها نیازمند روشنگری ، نواندیشی ، مبارزه فرهنگی و سیاسی بلکه در گرو یک تحریم مالی - اقتصادی وسیع همه مراکز پمپاژ جهالت مذهبی و مدعی معجزه و صواب و تضمین آخرت است .

زنده باد آزادی ، برابری و سکولاریسم

16 آوریل 2015

آیا کارزار تحریم حج و قیورامان و امامزاده ها توسط سکولارها به یک جنبش سراسری می تواند یک تاکتیک کارگشا باشد؟ - تقی روزبه

تاکتیک فوق توسط ر.آرش کمانگر با عنوان "پیرامون کمپین بایکوت حج"* و در متن کشاکش دولت ایران و عربستان حول مناقشات منطقه و یمن پیشنهاد شده است. ملاحظات زیر که ابتدا در فیسبوک مطرح شدند در همین رابطه است:

تقی روزبه:

افشاگری ها در مورد امامزاده های ساختگی و امثال آن بسیار خوب است و جای بیشتری هم دارد، اما دو نکته پیرامون پیشنهاد مشخص این نوشته دارم: مذهب ریشه دارتر از آن است که با این نوع کمپین ها بشود ریشه کنش کرد. برعکس مبارزه رودر رود و معطوف به شاخه ها آن را تقویت و تقابل صف لائیک ها و غیرلائیک را خصمانه تر و آنتاگونیستی تر و جنگ مذهبی و ضد مذهبی را جایگزین یک مبارزه طبقاتی سازنده و خلاق می کند و این یعنی افزایش این خطر که کارگران و جنبش ها با خودشان درگیر شوند. سابقه مبارزه رودر رو با شاخه ها بجای ریشه های مذهب و با هدف نابودی واقعی این افیون نیرومند هم درازاست و نتایج آن را دیده ایم. در بلوک شوروی سابق و... نیز در کشورهای چون ایران قبل از انقلاب بهمین در حالی که همین مردم در صدمشروطیت مرجعی را اعدام کردند شاهد بودیم که چگونه نهایتاً برآمدیک ضدانقلاب مذهبی و سوار بروج حرکت های توده ای را در انقلاب بهمین رقم زدند. همانطور که مارکس در زمان خود خوب دیده بود، مذهب را به عنوان آه ستمکشان و آگاهی وارونه و یا افیون جامعه، باید بجای شاخه ها، ریشه های تقویت کننده مذهب را زد. یعنی مناسبات طبقاتی و بهره کشانه را و فقر و مبارزه فرهنگی با ناآگاهی و عوامفریبی دکانداران مذهب را. باید آن را پزمرده ساخت و خشکانند. در تلفیقی از مبارزه ریشه ای علیه مناسبات سلطه طلبانه و مبارزه فرهنگی. واقعیت آن است که بدلالی نیمه ای از جهان هنوز هم در این حوزه پروسه مدرنیته غرب و سکولاریسم و لائیسیته را از سر نگذرانده است و آن تجربه را ما پیش روی خود داریم برای عبور بهتر و برپارتر.

نکته دوم هم آن است که اکنون موج تحریم حج عمره و لودر سخن توسط ارتجاع حاکم در ایران با هدف های ارتجاعی و در خدمت رقابت و ستیز برسرفوذ و هژمونی بر منطقه راه اندازی شده است که همانطور که در نوشته هم آمده است با تحریک احساسات ناسیونالیستی-شیعی یا در طرف مقابل سنی -جمعی همراه است؛ باید هشیارباشیم که نادانسته بر این موج ارتجاعی که بهر حال ابتکار عمل دست آنهاست و به ما تعلق ندارد سوار نشویم. البته مرزبندی های لفظی با آن، انهم در سطح انتشار محدود به تنهایی قادر به ممانعت از این سوء استفاده کلان نمی شود. ما باید در همان زمین خودمان یعنی افشاء رقابت های منطقه ای و اهداف ارتجاعی و سوء استفاده از عقاید و باورهای مردم در هر دو سو بازی کنیم و گرنه با شعار تحریم مثلاً زیارت کربلا، بجای رژیم باید به جنگ خود مردم برویم!..

آرش کمانگر:

رفیق روزبه عزیز ممنون از کامنت شما . تیتیر دوم این مقاله به قرار زیر بود : " سکولارهای ایران (اعم از مذهبی و غیر مذهبی) باید کارزار تحریم حج و قیور امامان و امامزاده ها را به یک جنبش سراسری تبدیل کنند ! " به نظر می رسد شما میان سکولاریسم (بقول انگلیسی زبان ها) و لائیسیته (بقول فرانسویها) با آته ایسم (مخالفت با هر نوع مذهب و بی دینی) علامت تساوی گذاشته اید. برای مقابله با خرافات مذهبی و پرهیز از پرستش قیور ، لازم نیست فرد حتما بی دین شود. همین امروز هر ساله صدها هزار نفر به مسجدحکمران میروند تا نامه خود به امام زمان را در دو چاه مردانه و زنانه بیندازند اما میلیونها مسلمان شیعه هم در ایران هستند که به این خرافه باور ندارند و از انجام آن خودداری می ورزند. بعلاوه اکثریت مسلمانان جهان که سنی هستند مخالف زیارت قیور امامان و امامزاده ها هستند و معجزه آنها را رد میکنند و بدعت در دین میدانند. بعلاوه ما امروز در دوره مارکس زندگی نمی کنیم که قرنها بود که اروپا از حاکمیت کلیسا و قرون وسطا فاصله گرفته بود اکنون بویژه در خاورمیانه بزرگ اسلام سیاسی چه از نوع سنی و چه از نوع شیعی بیداد میکند. جدا از عوامل اجتماعی-سیاسی- اقتصادی و بین المللی، یکی از دلایل رشد سرسام اور آنها برخورداریشان از منابع مالی هنگفتی است که رژیم های اسلامی عربستان و ایران

در اختیار این مرتجعین متوحش قرار میدهند. آیا درخواست از مسلمانان که پول خود را در حلقوم رژیم های تروریست و جهاد پرور نریزند و اگر فکر میکنند باید صوابی کنند و نذری بدهند آنها در راه امور انسانی خرج کنند و یا اینکه نباید دهها هزار گوسفند بی زبان به بهانه مراسم حج قربانی و دفن شوند در حالیکه حدودیک میلیارد گرسنه در جهان وجود دارند حرف بی ربطی است ؟ لازمه شرکت در این کارزار دست شستن از دینداری و اعتقاد به آته ایسم نیست. میلیونها انسان میتوانند کماکان دیندار باقی بمانند اما در عین حال تصمیم بگیرند تن به بخش مهمی از خرافات ندهند و مهمتر از آن با صدقات و نذورات و پولهای اهدایی هنگفت خویش، موجبات تقویت بیش از پیش ارتجاع اسلامی بنیادگرا را فراهم نکنند. این چگونه چپ سکولار و حتی انسان دمکراتی است که نباید از مردم بخواهد امید به معجزه هیچ مقبره ای نبیندند و رهایی را در سایه مبارزه جستجو کنند. طبقات حاکم به دین نیاز دارند تا نقش خمار کننده و افیون را برای توده ها بازی کند تا جهنم دنیوی را به امید بهشت اخروی تحمل کنند و بنابراین از تلاش برای دستیابی به دنیا بی بهتر (بهشت نقد) استنکاف جویند. هیچ انسان آزاده ای اعم از غیر مذهبی و مذهبی نمیتواند در مورد خرافات مذهبی و پمپاژ سیستماتیک تحجر و توحش مذهبی بی طرف باشد و مبارزه طبقاتی و رهایی بخش را از آن جدا بداند .

تقی روزبه:

آرش عزیز من با افشاء سوءاستفاده قدرت ها از مذهب هیچ مشکلی ندارم و گفته ام که جای بیشتری هم دارد. با اصل مبارزه با افیون مذهبی و خرافات هم مشکلی ندارم که باید انجام شود. مسأله ای که مطرح کردم شیوه مبارزه است و این که در این مبارزه باید به جنگ ریشه های مولد و تقویت کننده مذهب رفت تا به شاخه ها و ظواهر آن؛ تا بهترتوان با این افیون مبارزه کرد. دیگر آن که ریشه های مذهب فراتر از حکومت ها و پایادرتراز آن هستند و این حکومت ها البته آن را تقویت می کنند. از همین رو بنظرم انجام کمپین مثلاً تحریم زیارت کربلا و یا مکه شیوه کارسازی نیست و به معنی مواجه شدن با شاخه ها و با باورهای مردم و تشدید تضادهای غیرطبقاتی و لاجرم ناخواسته موجب سوخت رساندن به داعش ها و خمینی ها می شود و حال آنکه بر بنیاد مبارزه طبقاتی و ضد سرمایه داری و دموکراسی فراگیر بهتر می توان با مذهب مبارزه کرد. با افشاء و حیف و میل پول های زیارتی و نیز کشتار حیوانات و اتلاف آنها و حتی خشونت نهفته در آن ... نیز مسأله ای ندارم که باید قاطعانه افشاء شوند. بحث بر سر درخواست کمپین تحریم خود زیارتگاه ها و معابد مذهبی یعنی چیزهایی که مصداق عینی باورهای اعتقادی بخش مهمی از مسلمانان و البته نه فقط مسلمانان، است که حاضرند برایشان جان بدهند و چه آتش ها که بر نیافروزند. بخش مهمی از دین برای آنها یعنی زیارت و مکه و کربلا رفتن و به این مقدسات عشق ورزیدن. گرچه از منطریک سکولارچین نباشد که نیست. اما نتیجه عملی آن همانا خصومت بین مذهب باوران و مذهب ناباوران می شود که بستمبارزه طبقاتی و ضد سرمایه داری را گل آلود می کند. منظورم در همان نوشته دقیقاً چالش های مربوط به همین مبارزه برای شخصی کردن مذهب و شیوه های موثر برای آن بوده است و نه غیرمذهبی کردن اجباری مردم که جای خود دارد و اشاره به تجربه دوران گذار به مدرنیته در اروپا هم در همین رابطه مطرح شد. اگر خلاصه کنم و دقیقاً تر بگویم منظورم کمپین های معطوف به تحریم این معابد بود و نه افشاگری سوء استفاده از آن و یا حتی کمپین های معطوف به این سوء استفاده. احساسم از آن نوشته این بود که بین نفس باورهای دینی مردم (که باور به معابد و تکیا هم بخشی از آن است) که البته با آنها هم باید مبارزه معطوف به ریشه ها صورت گیرد، با سوء استفاده قدرت ها از آن مرزروشنی کشیده نشده است. در پاراگراف پایانی پاسخت آمده است که آخر این چگونه چپ سکولار و حتی انسان دمکراتی است که نباید از مردم بخواهد امید به معجزه هیچ مقبره ای نبیندند و رهایی را در سایه مبارزه جستجو کنند . طبقات حاکم به دین نیاز دارند تا نقش خمار کننده و افیون را برای توده ها بازی کند تا جهنم دنیوی را به امید بهشت اخروی تحمل کنند و بنابراین از تلاش برای دستیابی به دنیا بی بهتر (بهشت نقد) استنکاف جویند . هیچ انسان آزاده ای اعم از غیر مذهبی و مذهبی نمیتواند در مورد خرافات مذهبی و پمپاژ سیستماتیک تحجر و توحش مذهبی بی طرف باشد و مبارزه طبقاتی و رهایی بخش را از آن جدا بداند. من با این پاراگراف هم هیچ مشکلی ندارم اما همانطور که گفتم ایجاد کمپین تحریم معابد و زیارتگاه ها نمی تواند به این هدف کمک کند.

18-04-2015 - 1394-01-29

*- پیرامون کمپین بایکوت حج

حضور کمون در دنیای معاصر گفتگوی حسین نقی پور با زیلکه هلفریش از گروه استراتژی های کمونی

این گفتگو در حاشیه دوازدهمین فوروم اجتماعی جهانی در تونس به تاریخ 26 مارس 2015 انجام گرفته است



- زیلکه عزیز از اینکه با وجود کارهای زیادت وقتی را برای این گفتگو گذاشتی از تو سپاسگزارم.
لطفا ابتدا خودت را معرفی کن و در مورد پروژه‌ای که در آن کار می‌کنی توضیح بده

من زیلکه هلفریش هستم از شهر بنای آلمان و همکار یک گروه کوچک انترناسیونال به نام گروه استراتژی‌های کمونی (1). ما روی این سوال کار می‌کنیم که آیا می‌توان جهان را به گونه دیگری تصور کرد بر این اساس که بر بنیادهای مشترکی عمل کند به طوری که در آن هیچ‌کس کنارگذاشته نشود و هیچ‌کس هم جلو نیفتد، با این حال فردیت آزاد هر انسانی نیز تأمین گردد.

- چگونه می‌توان این ایده را به واقعیت تبدیل کرد؟

- موضوع کمتر بر سر اینست که این ایده را به واقعیت تبدیل کنیم بلکه باید دقیقاً دید که این ایده کجاها عینیت یافته‌است. ایده کمون به معنای همگرایی انسان‌ها و زندگی مسئولانه در قبال یکدیگر همواره در طبیعت تکاملی انسانی بوده‌است. کمون به قدمت تاریخ بشری و به مدرنی اینترنت است.

زندگی ایزوله‌شده فردی کنونی که در قالب اقتصادی دیده می‌شود یک پدیده تازه است. گروه ما تلاش می‌کند دریابد پرنسپ‌هایی که مبنای نزدیکی انسان‌ها به هم و احساس مسئولیتشان در قبال یکدیگر و طبیعت است، کدامند. لطف این تجربه همبستگی. متقابل انسان‌ها در این است که مستقل از بازار و دولت‌ها انجام می‌پذیرد.

در حال حاضر در جهان سیاستی پیش می‌رود که در قالب تسلط دولت‌ها و اقتصاد بازار، کاملاً بر فراز سر انسان‌ها و بی‌توجه به نیازمندی‌های واقعی آنان اعمال می‌شود.

از یک سو باید از مکانیزم‌های بازار که در قفای ما عمل می‌کنند استقلال پیدا کرد و از سوی دیگر تصور اینکه دیگران از جمله سیاستمداران مشکلات ما را بهتر حل خواهند کرد، رهائی یابیم. خوشبختانه در این رابطه اقدامات و حرکات بسیاری در جهان صورت می‌پذیرد. ما تلاش می‌کنیم تمام آنها را پیدا کنیم، در معرض دید افکار عمومی قرار دهیم و به موضوع بحث تبدیل کنیم. در طی این تلاش، این ایده زیبا شکل گرفته‌است که می‌توان گفت مردم عادی کارهای غیرعادی و خارق‌العاده‌ای را

به منصفه عمل درمی‌آورند. و ما این موضوع را و گفتگمانی را که در این عرصه شکل می‌گیرد نشان خواهیم داد و در مرکز توجه قرار می‌دهیم.

- برای معرفی این ایده به گستره وسیعی از انسان‌ها از چه امکاناتی برای دسترسی به آنها برخوردار هستید؟

بگذار سنوال را وارونه کنم و از سوی دیگری پاسخ دهم. بحث برسر این نیست که به انسان‌های دسترسی پیدا کنیم بلکه کوشش ما در این جهت است آنچه را که از پائین و بقول معروف زیرزمینی انجام می‌پذیرد قابل دیدن کنیم و در مرکز بحث و توجه قرار دهیم. و برای نشان دادن آنچه که آنرا خلاقیت غیرعادی مردم عادی ذکر کردم، گروه ما در کنار اقدامات دیگر غیر از استفاده از فضای فوروم‌های اجتماعی جهانی، در پی شکل دادن به پلاتفرم‌ها و شبکه‌هایی است مستقل و جدا از کنترل فیس بوک، بر مبنای نرم‌افزارهای آزادی که توسط خود این جمع شکل می‌یابند. همچنین در حال شکل دادن به کارت و نقشه‌ای هستیم که در آن حرکت‌های آلترناتیو در مقابل جریان مألوف روزمره، نشان داده‌شوند. این نقشه دیجیتال نه بر پایه گوگل بلکه بر اساس نرم‌افزارهای باز عمومی که بتوان خود بر آن‌ها کنترل داشت، تنظیم می‌شود. نام این نقشه ترانسفورمپ (2) است و بزودی کار آزمایشی خود را آغاز می‌کند و ما با همه مردم جهان در میان خواهیم گذاشت که چه کارهایی را در پیش داریم و چگونه مشکلات را از سر راه خواهیم داشت. هنگامی که ما با هم مشترکاً گام‌های کوچکی را برداریم قادر خواهیم بود جهان را تغییر دهیم و این چیزی است که می‌توانیم نشان دهیم و به تصور من آن لحظه، لحظه تاریخی‌ای خواهد بود و تکنولوژی کنونی این امکان را به ما می‌دهد.

امکانات ارتباط جمعی‌ای که امروزه در اختیار داریم به ما کمک می‌کند که خود را به گونه‌ای به هم مرتبط سازیم که قبلاً ممکن نبوده‌است. بدین معنی است که انقلاب تکنولوژیک کنونی تحقق این ایده را ممکن ساخته‌است.

- و چگونه این انسان‌های بسیار می‌توانند مستقیماً در این پروژه مشارکت ورزند و مداخله‌گر باشند.

- به گونه‌ای که مثلاً از طریق ترانسفورمپ به اینترنت وصل شوند. ترانسفورمپ از ماه مه 2015 به طور آزمایشی کار خود را آغاز می‌کند. در این پلاتفرم اینترنتی نشان داده می‌شود که چگونه با کمک چند نگمه و فرمتی که به سادگی برای هر کسی قابل استفاده باشد می‌توان به مطالب و بحث‌های موردنظر رسید و در آن مشارکت کرد. از آن جا که طرح و کنترل چنین پلاتفرمی توسط خود ما و شرکت کنندگان در آن انجام می‌گیرد می‌توانیم آنرا به ساده‌ترین فرم قابل استفاده برای همگان سازماندهی کنیم. این حسن کار مشترک و همبسته ماست که چنین طراحی را ممکن می‌سازد و کارکردن با ترانسفورمپ را ساده و با ویژگی‌های هر فرد قابل تنظیم می‌کند. مضمون و مطالب این پلاتفرم توسط جمع شرکت‌کننده در آن تکمیل و پرمی‌شود. ما به کمک هم استفاده از این پلاتفرم را حتی‌المقدور ساده می‌کنیم و در عین حال کنترل کامل بر مضمون آن و فایده حاصل از آن از هر لحاظ در درون جمع تشکیل‌دهنده باقی می‌ماند.

- آیا در حال حاضر آدرسی از این پلاتفرم اینترنتی برای مراجعه وجود دارد؟

- آدرس برای مراجعه به ترانسفورمپ وجود دارد اما هنوز استفاده از آن قدری پیچیده است چیزی که ظرف ماه‌های آینده رفع خواهد شد. آدرس مراجعه به این ترتیب است:

<http://transformap.co>



**برنامه های تلویزیون برابری روی شبکه 24
ساعته دیدگاه به ترتیب زیر و هر بار 55 دقیقه از
ماهواره یاه ست و اینترنت پخش می شود:**

**پنجشنبه از ساعت نه و نیم شب به وقت ایران ، هفت
عصر به وقت اروپای مرکزی و ده صبح به وقت لس
آنجلس .**

**تکرار برنامه : روز جمعه ساعت نه و نیم صبح بوقت
ایران ، هفت صبح بوقت اروپای مرکزی و ده شب (پنجشنبه)
بوقت لس آنجلس .**

**یکشنبه ساعته هفت و نیم عصر بوقت ایران ، پنج عصر
بوقت اروپای مرکزی و هشت صبح بوقت لس آنجلس .
تکرار برنامه : دوشنبه هفت و نیم صبح بوقت ایران ،
پنج صبح بوقت اروپای مرکزی و هشت شب (یکشنبه)
بوقت لس آنجلس .**

**اگر به تلویزیون ماهواره ای دسترسی ندارید ،
میتوانید از طرق زیر نیز برنامه های تلویزیون
برابری را مشاهده کنید:**

اینترنت .:

**1- بطور زنده در ساعات ذکر شده ، در سایت تلویزیون
"دیدگاه" و "جی ال ویز"**

www.didgah.tv
www.glwiz.com

**2- به صورت آرشیو ، در سایتهای رادیو - تلویزیون
برابری و نیز راه کارگر :**

www.radiobarabari.com
<http://barabari.tv>
www.rahekaregar.com

که می توان از همه جای جهان به آن مراجعه کرد. در ابتدا به زبان های انگلیسی و آلمانی خواهد بود اما به تدریج به زبان های دیگر هم سازمان داده خواهد شد.

به علاوه تحت عنوان های کمون (3)، اقتصاد همبسته (4)، اموال اشتراکی (5)، شهرهای گذار (6)، شبکه های اینترنتی. مرتبط برابرحقوق (7) و نظایر این ها می توان در گوگل جستجو کرد. آلترناتیوهای بسیاری در این رابطه برای مطالعه وجود دارد.

**- کتاب " کمون برای سیاستی نوین بدون بازار و دولت" (8)
تهیه شده توسط شما را در دستتان مشاهده می کنم ممکن است
در مورد آن توضیح دهید؟**

- این کتاب نخست ماست در رابطه با سابقه و جوانب مختلف بحث کمون ها و زمینه های آن در رفتار انسان ها و همچنین نقد آنچه که موجب تکوین و رشد بازار و دولت که حامی آنست شد. این کتاب را به زبان آلمانی و انگلیسی می توان در فرمت پ د اف از اینترنت پیاده کرد. اما من بیشتر دوست دارم در مورد کتاب بعدی صحبت کنم که در حال انتشار آن هستیم. در کتاب جدید در باره این سؤال بحث خواهیم کرد که بسیاری از گروه های آلترناتیو مشکلات مشابهی دارند. اغلب مؤسسات، سازمان ها و پروژه های نظیر ما با این سؤال می جنگند که چگونه با درون و بیرون رفتار کنیم؟ چگونه از رشد بی رویه در بیرون و یا بسته ماندن در درون اجتناب ورزیم؟ یا از مجادلات فرساینده دوری جوئیم؟ چگونه به یک تصمیم گیری نتیجه مند برسیم؟ یا هنگامی که قواعدی را توافق می کنیم و به آن عمل نمی شود، یا کسانی به آن عمل نمی کنند، این مشکل را چگونه حل خواهیم کرد؟ چه سیستم تنبیهی را تنظیم و توافق کنیم و تکامل بخشیم که از بیرون و بالا یا الهام گرفته از سیستم های سرکوبگر و دولت ها نباشد؟

همه این مشکلات و سئوالات در اغلب پروژه های آلترناتیو پیش می آیند و هر فعالی آن ها را می شناسد. ما کتاب آتی را حول این مشکلات و بسیاری سئوالات دیگر به حدود چهل نهاد و جریان که سبک کار کمونی دارند و به شیوه خود با مشکلات برخورد می کنند معرفی خواهیم کرد.

در این کتاب نشان خواهیم داد، پیوستن واقعی و همبسته من به تو زمانی ممکن است که فردیت خود من نیز به رسمیت شناخته شود و در این پیوستگی محو و حل نگردد. این موضوع عیست که عمیقاً به موجودیت انسانی متصل است.

- زیلکه عزیز بار دیگر بخاطر این گفتگو از تو سپاسگزارم و برای پروژه هایمان آرزوی موفقیت می کنم.

- من هم از تو و رسانه شما به خاطر فرصت این توضیحات متشکرم

زیرنویس ها:

-1 Commons Strategies Group (CSG)

-2 TransforMap

Commons -3

-4 Solidarity Economy

-5 Transition-Town

-6 Collective property

Peer-to-Peer (P2P) -7

Commons - For a new policy beyond market

-8 and state